

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/4j0zpdm)

adl0978

<http://hdl.handle.net/2333.1/4j0zpdm>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



(۵۳)

تایان

منہل ۱۲۳ (شی چی) یا اعتماد تاریخی

نکارش

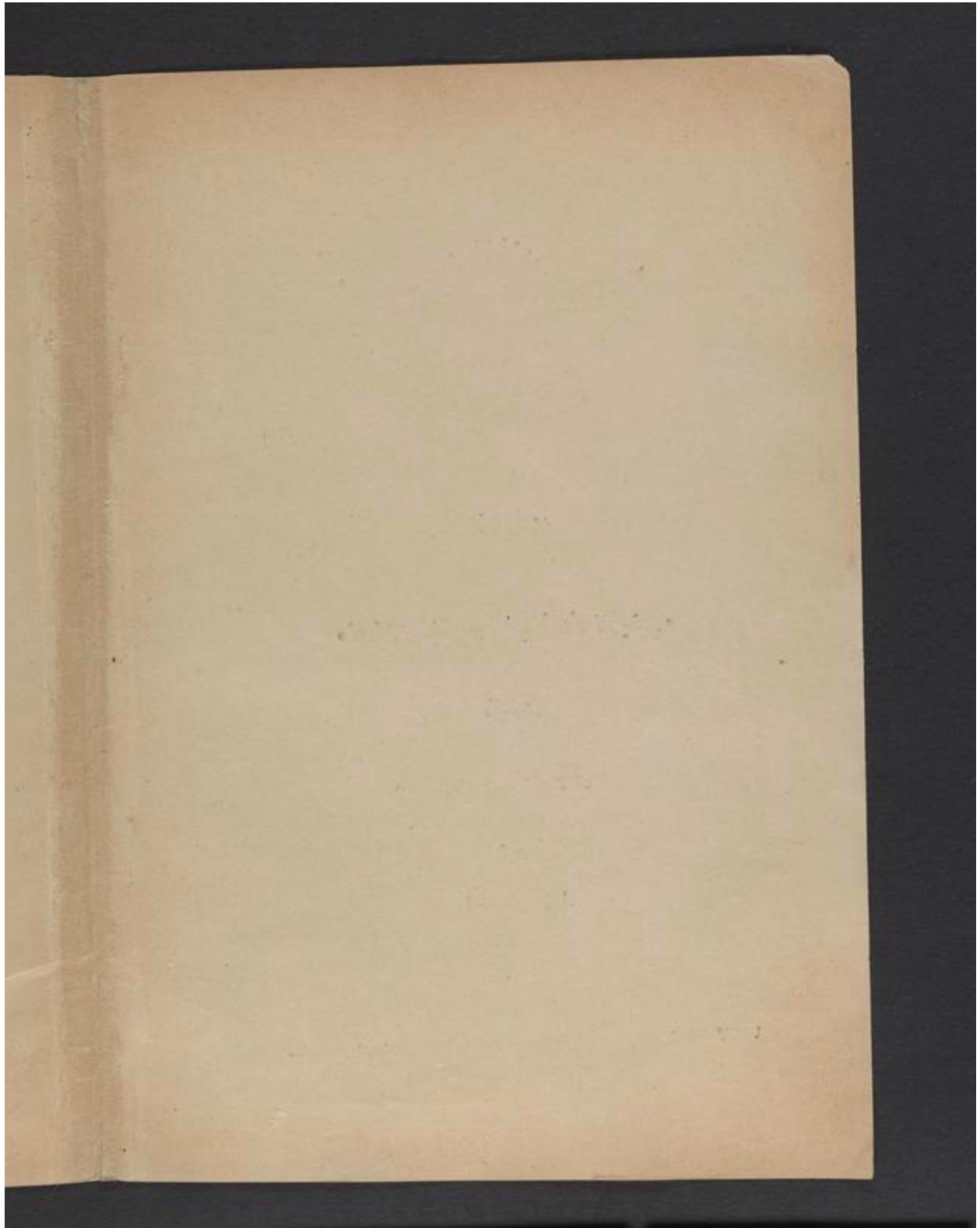
مورخ چینی : نیکامچین

ترجمہ

احمد علی کھڑا

۱۳۱۷ھ

مطبعہ دولتی



تایان

فصل ۱۷۲ شی چی یا اسناد تاریخی

نیکارش مؤرخ چینی

نه ما چه ین

موقعیکه بناغلی سردار محمد داؤد صدراعظم افغانستان درمطی مسافرت
دوستانه حسن نیت به یکن مواصلت فرمودند من ملاقات با بناغلی چون لای
صدراعظم مردم چین از بعضی اسناد تاریخی قدیم چینی که در آن غنما
تذکری از تاهشیا (یاختر) رفت بود یاد آوردی نموده و تقدیم متن آنرا به
صدراعظم افغانستان وعده دادند.

این اسناد عبارت از خاطره های مسافرت ایلچی چین (چانگ چه ین)
است که قندی بیش از دوهزار سال قبل دو زمان سلطنت خاندان هان در
چین تانزدیکی های آمو دوبا آمده و عندالراجعه شرحی از دیدنی ها و
شنیدنی های خویش را به امپراطور چین تقدیم نمود و مؤرخ بزرگ
معاصرونی (نماچه ین) خاطره های مذکور را در فصل ۱۷۲ کتشی بنام
(شی چی) یا (اسناد تاریخی) تحت عنوان (تایان) ثبت کرده است.

چون اخیراً متن انگلیسی فصل مذکور از طرف تفاوت کبرای چین در
کنابل به انجمن تاریخ ارسال شده است نظریه ارتباط موضوع به تاریخ
افغانستان قدیم اینک ترجمه آنرا بعیت یک اومنان وره آورده بناغلی
صدراعظم از کشور چین به علاقمندان تاریخ کشور تقدیم میکنیم و امیدواریم
متن انگلیسی وفادسی را یکجا بشکل رساله جداگانه هم طبعیتوانیم.

احمد علی کهزاد

شی - چی - اسناد تاریخی

فصل ۱۷۳

اثر : نه ما چه بن

مورخ چینی که در سال های ۸۷-۱۴۵ ق م در عصر سلا له سلطنتی هان میزیست

* * *

تابان

اولین کسی که در سرزمین «تابان» (قرغانه یا فوقند حالیه) قدم گذاشت «چا نک» چه بن بود از اهل «هان چونگ» که مدتی مدید در ظرف سال های بین ۱۴۰ و ۱۳۵ ق م که به عرف چینی به دوره (چن-یوان) معروف است سر جو قه دسته محافظان بود. امپراطور درین وقت از بعضی افراد (شو نک نو) (هن) که تسلیم شده بودند استوالاتی می نمود. هن ها گفتند که یا پشاه به چی (یوچی) را شکست داده و از کاسه سرو جام شراب ساختیم و مردم یوچی جلای وطن اختیار کرده در تجسس متحدی افتادند تا از دشمن خویش هن ها انتقام بگیرند. چون امپراطور چین در نظر داشت که هن ها را مالش دهد در اثر استماع این سخنان مصمم شد تا ایلچی به نزد مردمان یوچی بفرستد و چون ایلچی مجبور بود که از خاک های تحت نظارت هن ها عبور کند باید مرد زرنگ و با کفایتی باشد. بعد از تجسس زیاد بالاخره «چانگ» چه بن را برای انجام این منظور انتخاب کردند و نا مبرده بایک تن غلام هنی موسوم به «کان نو» که اسلاز اهالی منطقه (تسک هی) بود بقصد رسالت بطرف کشور (به چیه) حرکت کرد و بعد از اینکه از (لن) غربی گذشت عندالوصول به قلمرو «هن» گرفتار گردید و وی را بحضور (شایو) خان هن ها آوردند. خان بوی خطاب نموده گفت: «چون به چیه سرزمین یوچی ها در شمال قلمرو من واقع است چطور چین ایلچی خود را بدانجا میفرستد؟ آیا چین بن اجازه میدهد که ایلچی خود را به (یو) (محصن جنوبی خاک های چین) بفرستم؟ در نتیجه «چانگ» چه بن - رامت بیش از ده سال نکه داشتند و وی درین مدت در میان هن ها ماند و با اینکه صاحبزین و فرزند شد به کشور خود چین وفا دار باقی ماند تا این که آهسته آهسته از شدت نظارت

(۲)

هن ها کاسته شد و بالاخره چانگ چه بن موقت گردید بامر بوطان خود فرار کنند
 و راه دیار (یوچی) پیش گیرد بدین ترتیب چانگ چه بن یا زبه راه افتاد و بعد
 از سفر های دور و دراز که چندین ده روز به طول انجامید بالاخره وارد (تایان) شد
 چون پادشاه (تایان) آوازه تروت چین را شنیده بود مایل بود بابت تجارت و ابا آن کشور
 بکشد ولی در اثر عواقبی که وجود هن ها در میان تولید کرده بود این مامول را
 بر آورده نمیتوانست. لذا از دیدن چانگ چه بن خوشنود شد و از عزم و اراده او
 جويا گردید، چانگ چه بن در جواب اظهار داشت که وظیفه دارم پیام امیر اطور
 چین را به مردمان یوچی برسانم ولی در راه مدتی هن ها مرا متوقف ساختند تا اینکه
 از دست ایشان فرار کردم و حالا که اینجا رسیده ام امیدوارم اعلیه حضرت بد ل توجه
 فرمایند و کسانی برای رهنمائی من بکمارند زیرا اگر به کمک اعلیه حضرت موفق شوم
 که نزد مردم یوچی رفته و به کشور خود برگردم از کشور چین هدیه های گران
 بهائی به اعلیه حضرت شما ارسال خواهد شد. پادشاه (تایان) به این درخواست موافقت
 کرد و دست معافتی به چانگ چه بن داد و ایامی چین به (کنگ چو) (سغدیان)
 رفت و از آجاراه قلعه و کشور (یوچی های بزرگ) را در پیش گرفت. چون پادشاه
 یوچی های بزرگ را هن ها بقتل رسانیده بودند پسرش شهزاده تازه به پادشاهی
 رسیده بود، پادشاه جدید (یوچی) سرزمین (تاهشیا) (باختر) را مطیع ساخته بود
 و بر اراضی حاصل خیزی حکم فرمائی میکرد و حیات مرفهی داشت و از تجاوز های
 جاه طلبانه احتراز می جست، ضمناً به اینچی چین گفت که چون کشورش از چین
 بسیار دور افتاده آرزو ندارد از هن ها انتقام بگیرد چانگ چه بن پادشاه یوچی
 را تا (تاهشیا) تعقیب کرد اما نسبت به رسائی که بوی تفویض شد، بود جوابی
 گرفته نتوانست لذا بعد از گذراندن یکسال در آنجا به دامنه های جنوبی کوه (لینکد)
 (سلسله جبال چونگ نان) مراجعت کرد و از آنجا کوشش نمود از میان قبا یل
 (چان) عبور نموده خویش را به دیار خود به چین برساند ولی مجدداً به چنگ
 هن ها افتاد و بار دیگر بیش از یکسال باز داشت گردید. سپس در (۱۲۷ ق م)
 که خان وفات کرد و شهزاده (لی) حکم فرمای دره های شرقی به پسر خان متوفی
 حمله آورد و خویش را خان اعلام کرد، چانگ چه بن از جنگ های داخلی هن ها
 استفاده نموده آماده فرار شد و بازن و غلام هنی نژاد خود خویش را به چین رسانید

و سمت مشاوریت اعلی امپراطور را احراز نمود و غلامش (کارنو) پیشقدم
 بارگام شاهی شد. چنانکه چه بن مسرد یا عزیم و سخاوت بیشه بود
 چون به مردم اعتماد میسر کرد حتی اقوام بربر هم او را دوست میداشتند
 کانفو که اصلاً از نژادهن بود مردی بود با استعداد که در امر رسیدن به هدف مطلوب
 کوشش زیاد بخرج میداد و در مواقع احتیاج از شکار پرندگان و حیوانات با تیر
 و کمان خوراک تهیه میتوانست. چنانکه چه بن اصلاً از چین به معیت بیش از
 صد نفر حرکت کرد و بعد از غیاب سیزده ساله فقط باد و نفر مر اجعت نمود.
 چنانکه چه بن در طی مسافرت هائی خویش مالک مختلف مثل: تایان - یو چیه
 بزرگ - تاهشیا - کنگجو - را بیضم دید و راجع به ۵ یا ۶ کشور دیگر
 معلوماتی فراهم کرد و اطلاعاتی شرح قبل به امپراطور تقدیم نمود.

* * *

تایان به جنوب غرب (شونگ نو) واقع شده و صورت دقیق تر به
 فاصله ده هزار (لی) به غرب یا بتخت چین قرار دارد. مردمان آن مسکون و به
 قلیه و کشت و کار و زمین داری مشغولند و برنج و گندم و انگور حاصل می بردارند
 آب های اصلی این کشور معروف است و شهرها و خانه های آنها به دیوار محاط
 میباشد. این کشور مشتمل بر بیش از هفت ایالت خورد و کلان است جمعیت
 آن به چندین صد هزار نفر بالغ میگردد. چنگجو یا آن به تیر و کمان و نیزه مجهز
 هستند و سواره نظام با رساله هم دارند. بطرف شمال این کشور مملکت (کنگجو)
 بطرف غرب آن (یو چیه بزرگ) بطرف جنوب غرب آن (تاهشیا) بطرف
 شمال شرق آن (اوسون) و طرف شرق آن (همی) و (یوتیه) قرار دارد. تمام اینها یک
 طرف غرب (یوتیه) جاری میشود. طرف غرب بیشتر جریان یافته به دریاچه
 غری (دریاچه ارال) می ریزد و تمام آنها یکیکه بطرف شرق جریان دارد به
 دریاچه نمک منتهی میشود. آب دریاچه نمک از مجرای زیر زمینی بطرف
 جنوب حرکت میکند و از سر چشمه رود خانه زرد بنعان میماند. (یوتیه ن)
 سنگ بشم و دیگر اجزاء قیمتی بسیار دارد. رود خانه مذکور در داخل چین
 بیش میرود. (لولند) و (کوسی) شهر هائی بود در کرانه های سواحل
 دریاچه نمک که هر کدام به دور خود حصاری داشت. دریاچه نمک ۵ هزار

(لی) از (چن هان) فاصله داشت. حصص غربی (شونگ نو) در او اسی شرقی دریاچه تنگ افتاده بود و دامنه آن به (لن) غربی تا دیوار بزرگ میرسید و قسمت های جنوبی آن مجاور به قبایل (چان) بود و راهی از خاک چین بدانجا منتهی میشد.

* * *

اوسون به فاصله دو هزار (لی) شمال غرب تایان افتاده بود. مردمان آن کوچی بودند و از تربیه حیوانات امرار معاش می نمودند و عاداتی شبیه من ها داشتند. این کشور چندین ده هزار جنگجویان کمان دار داشت که به رضای و رغبت خود به من ها اطاعت میکردند ولی بعدتر که (اوسون) کسب قدرت کرد و قبایل مطیع خویش را متمرکز ساخت سر از حلقه فرمان برداری من ها بیرون کشید.

* * *

کنگ چو (سغدیان) در حدود دو هزار (لی) شمال غرب (تایان) افتاده مردمان آن کوچی بودند و از نظر عرف و عادات به یوچی ها شباهت داشتند و دارای ۸۰ تا ۹۰ هزار مردان جنگی کمان دار بودند. این کشور مجاور (تایان) بود و بعثت يك کشور کوچک از يك سو بطرف جنوب به یوچی و از سوی دیگر بطرف شرق به من ها اطاعت میکردند.

* * *

د. چای در حدود ۲۰ هزار (لی) بطرف شمال غرب (کنگ چو) قرار داشت و باشندگان آن کوچی بودند و از نظر عرف و عادات به اهالی (کنگ چو) (سغدیان) شباهت بهم می رسانیدند. این کشور بیش از صد هزار مرد کمان دار داشت و از نظر موقعیت در کرانه های ساحلی دریاچه بزرگ و بی انتهای موسوم به بحیره شمال (بحیره خزر) واقع شده بود.

* * *

یو چیه بزرگ به فاصله بین دو و سه هزار (لی) بطرف غرب (تایان) در سواحل شمالی رود خانه (وی) (آموویا) اخذ موقع نموده بود. این کشور از طرف جنوب به (تاهشیا) (بختر) از طرف غرب به (السی) و از طرف شمال به (کنگ چو) شمالی (حصص شمالی سغدیان) محدود بود. اهالی (یو چیه بزرگ) کوچی

و بادیه نشین بودند و با حیوانات خویش از یکجا به جای دیگر حرکت می نمودند و عرف و عادات شان به هن ها شباهت داشت و چون در حدود بین یک و دو صد هزار مردان کماندار داشتند به قوت خویش مغرور بودند و به (شونگک نو) به نظر تعقیر می نگریستند. بعد از اینکه (مودن) به مقام خانی رسید (شونگک نو) (بوچی) را شکست داد و در نتیجه (لوشانگ) پسر مودن، پادشاه بوچی را کشت و از کاسه سراو جام شراب ساخت. در اوایل مردمان بوچی بین ناحیه و تون هوانگ و کوه های چی لی بن اقامت داشتند و بعد از اینکه از شونگک نو شکست خوردند خویش را بطرف غرب تایان کشیدند و بره تاهشیان (باختر) حمله آورده انجا را متجاوز خویش ساختند. انگاه در کرانه های شمالی رودخانه (وی) (آمودریا) یا یختی برای خویش بنا نهادند و مقر در بار خود را تعیین کردند. دسته کوچکی از ایشان که حرکت تنو است در میان کهستانات جنوب (چان) ماندند و به (بوچی کوچک) معروف شدند.

انسی چندین هزار (لی) بطرف غرب (بوچی بزرگ) قرار داشت. اهالی آن مسکون و به کشت و کار و زمین داری مشغول بودند و از مزایع خود برنج و گندم می برداشتند و از انگور شراب می ساختند. مناطق این کشور شباهت به مناطق (تایان) داشت. در بین مملکت چندین صد قصبات و شهرهای خورد و بزرگ وجود داشت و مساحت خاک آن به چندین هزار (لی) مربع بالغ میشد و یکی از کشورهای بزرگ بشمار می آمد. این مملکت در حاشیه رودخانه (وی) واقع شده بود و در میان جمعیت آن شهر نشینان و بازرگانان وجود داشت که باعراده و کشتی میان ممالک مجاور رفت و آمد میکردند و بعضی اوقات به فاصله های چندین هزار (لی) به نقاط دور دستی سفر میکردند. ایشان مسکوکات نقره نمی داشتند که در آن تصویر چهره پادشاه شان دیده میشد و وقتی که پادشاه وفات میافت سکه های تو بانقش چهره پادشاه جدید مورد استعمال پیدا میکرد ایشان روی پوست بصورت افقی می نوشتند. بطرف غرب این مملکت (تیانچی) و بطرف شمال آن (ین چای) و (لی شین) وقوع داشت.

تیانچی : چندین هزار (لی) بطرف غرب (انسی) و مجاور به بحیره غرب

(بحیره روم = مدی ترانه) وقوع داشت. هوای آن گرم و زمین آن چقور بود. مردمان این سرزمین به کشت و کار می پرداختند و از مزارع خود برنج حاصل می برداشتند. در اینجا بکنوع مرغان بزرگ وجود داشت که تخم هائی به بزرگی کوزه چه میگذاشتند. جمیع آن انبوه بود و رؤسائی چند داشتند این سرزمین مطیع (انسی) بود و بیعت مستعمره برایش خدمت میکرد مردم آن در سحر و جادو مهارت بسزائی داشتند. بزرگان (انسی) شنیده بودند که در «تیانچی» رودخانه ساکت و شهزاده خانم هائی پربوش غریب وجود دارد ولی فی الحقیقت اثری از آنها نبود.

تاهشیا (باختر) بیش از دو هزارالی به طرف جنوب غرب (تایان) در مناطق جنوبی رودخانه وی (آمودریا) افتاده بود. مردم آن مسكون و وضع شهرها و خانه ها و عرف و عادات شان به (تایان) شباهت بهم میرسیدند. پادشاه ندارند و غالباً رؤسائی قبیله نفوذ بر مملکت حکمروائی میکنند. جنگجویان شان ضعیف و از جنگ میهراسند. مردم در تجارت ماهراند و قتیکه بوجی هائی بزرگ بطرف غرب در حرکت آمدند اهالی (تاهشیا) شکست خورده و اطاعت نمودند. مردمان (تاهشیا) ملت بزرگی تشکیل داده بودند که تعداد شان بیک میلیون میرسید و پایتخت آنها (شهر انسی) نام داشت و بازرگانان سیار در اینجا مال التجاره رنگارنگ میفروختند بطرف جنوب شرق این مملکت (هند و هندوستان) واقع بود.

چانگ چه بن گفت: و قتیکه من در (تاهشیا) بودم چوب هائی مانگس (چون) (نام علاقه ایست در چین و کالای (سو) ایالتی است در چین که مرکز آن سونگ نام داشت) را دیدم. از ایشان پرسیدم چطور این چیزها را بدست آورده اند؟ مردم (تاهشیا) گفتند که هموطنان شان این چیزها را از هندوه هندوستان آورده اند. هندوه چندین هزاره لی به جنوب شرق (تاهشیا) واقع شده، مردمان آن مسكون میباشد و عرف و عاداتی شبیه به (تاهشیا) دارند. زمین این کشور پست و هوای آن گرم و مرطوب است و اهالی آن در جنگ برغیل سوار میشوند. این مملکت بر مسیر رودخانه بزرگ رود کنگا واقع شده و به حسابی که کرده ام

« تاهشیا » دوازده هزار « لی » دورتر به جنوب غرب « چین هان » قرار دارد و « هندو »
 به فاصله چندین هزار « لی » به جنوب شرق « تاهشیا » واقع شده و از ایالت « سو »
 مال التجاره بدست می آرد. پس « هندو » از « سو » بسیار فاصله ندارد. اگر ایلچی
 ما بقصد « تاهشیا » از میان « چان » عبور کند به خطراتی مواجه خواهد شد زیرا « چان ها »
 مخالف ما هستند و اگر بیشتر راه شمالی تری را تعقیب کند به « چنگ هن ها »
 خواهد افتاد. راه « سو » کوتاه تر و از خطر راه زنان مصون تر است. امید وارم از
 روی این عرایض وضع کشورهای « تایان » « تاهشیا » « انس » بنظر اعلیه حضرت شما
 روشن شده باشد. اینها به کشورهای بزرگ هستند و چیز های قیمتی داری دارند
 اهالی این ممالک زمین دار و مسکون هستند و شبیه به مردمان چین مشغولیت هایی
 دارند. از نظر جنگ ضعیف اند ولی مال التجاره جینی زیادی انداخته اند. به همین
 ترتیب معلوماتی درباره (یوجیه) و (لنگ چو) و دیگرها که بشال این ممالک
 قرار دارند به حضور اعلیه حضرت شما تقدیم کردم. این ممالک از نظر نیروی جنگی
 مقتدر هستند ولی با اعطای هدایا و تلهین منافع میتوان آنها را بخود معطوف
 نمائیم. اگر وفق شویم که مردم این ممالک را با روش دوستانه تحت مراقبت خویش
 در آوریم کشور ما چندین هزار « لی » وسعت خواهد یافت و زبان ما به مرتبه ترجمه
 خواهد شد و فرهنگ ما به فرهنگ های مختلف منبسط خواهد شد و قدرت و
 پرستی اعلیه حضرت شما به اجاز چهار گانه بسط خواهد یافت. امپراطور و بیانات
 چانگ چه بن راه رضایت تمام تأیید کرد و به او دستور داد تا وسایل مسافرت چهار
 ایلچورا تهیه کند تا در يك وقت از « چه بن وی » از چهار راه مختلف مانگ شان
 هشی - چون بی - به قصد « سو » حرکت کنند چهار ایلچی هر کدام بین يك و
 دوهزار « لی » پیش رفتند و در شمال در « علاقه » « یی » و « تسو » و در جنوب در ناحیه
 « سوی » و « کمنگ » متوقف ساخته شدند. مردم ناحیه « کمنگ » رئیس و سر
 کرده نداشتند و به راه گیری و جیا و خو گرفته بودند و مکرر نمایندگان چینی را
 اذیت کرده و مکتبند و مانع کشایش راه میشدند ولی از روی معلومات واصله
 چین معلوم میشد که فاصله بیش از هزار « لی » بضرط غرب کشور است موسوم
 به « نه بن و » که مردمان آن به قیل سواری عادت دارند و گاه گاه قاچاقچیان
 از « سو » در آنجا می آیند و باین ترتیب برای رسیدن به کشور « تاهشیا » اول چین با
 نه بن ولایت بونان در چین در تماس آمد. سابق برین چین کوشش کرد که با

قبایل جنوب غربی روایتی برقرار کند وای با قبول مخارج زیاد موفق به باز کردن راه نشد بعد از اینکه چانگ چین اطمینان داد که عبور از میان ایشان ووصول به (تاهشیا) امکان یزیر است دامنه کوششهای سابقه از سر گرفته شد.

چون چانگ چین جنرال بود در جنگ هاعلیه (شونگنو) نقش قدم جنرال بزرگ روی شنک، را تعقیب میکرد او میدانست که در میان دشت ها و صحراهای وسیع کجایند! میشود وسیلهای خود را انجا رهنمونی میکرد و دور از مخاطره توقف میداد. به این مناسبت در سال ششم دوره معروفی بنام «سوان شوه» ۱۲۴۴ ق م، لقب اشرف المشاهیر را دریافت نمود.

سال بعد چانگ چین بحیث فرمانده گارد به همراهی جنرال «لی» و «لی» کو انک، از علاقه (یو پی شنک) علیه «شو نک نو» به حمله مبادرت کرد جنرال «لی» محاصره شد و سپاهیان او متحمل خسارات و تلفات زیاد گردیدند. چانگ چین به گناه اینکه به وقت معین بکمک دسته فوق الذکر چینی نرسیده بود محکوم به مرگ گردید و لی حیات خویش را با از دست دادن وظيفه و القاب خرید. درین سال چین بکنفر جنرال دیگر خود (هو چوینگ) را علیه (شونگنو) فرستاد جنرال موصوف لشکریان خود را به تعداد چندین هزار بطرف شهرهای غربی سوق داد و دورتر تا کوهایی (چی این) پیش روی کرد. سال بعد شهزاده (هوشه) مردمان خود را وادار ساخت تا به چین تسلیم شوند ودر نتیجه (چین چن) و (هوسی) (در غرب رود خانه زرد) و طرف غرب گفته (لوهایی) (لینک) جنوبی تا (دریاچه نمک) از وجود هن ها پاک شد. معذالک وقت بوقت قاصد ها برای از (شونگنو) می آمد وای تعداد آنها بیش از چند نفر نبود. دو سال بعد چین به خان حمله کرد و او را از مناطق شمالی صحرا بیرون راند.

بعد ترها امپراطور چندین مرتبه از چانگ چین بن معلومات مزید را جمع به (تاهشیا) و مردمان آن مطالبه نمود چانگ چین که مقام والی بود را از دست داده بود گفت: من در میان هن هاندی ماندم و راجع به (کونمو) پادشاه (اوسون) چیز هائی شنیدم. پسر (کونمو) پادشاه کشور کوچکی بود که در مغرب (شونگنو) واقع شده بود. هن ها پدر او را کشتند و (کونمو) را که طفل کوچکی شیر خوار بود در دامان صرا افکندند. زاغ ها برایش خوردنی می آوردند و ماده گرگ ها بوی شیر میدادند. خان که با تعجب ازین پیش آمد

اطلاع یافت او را خواسته و در ظل حمایت خود گرفت. و چون به سن و سال رسید و بزرگ شد او را به سالاری سپاه گماشت و به کیامیابی هائی نایل آمد و خان سرکردگی رعیت پدرش را بوی داد و او را مأمور ساخت تا همیشه از (شهر غرب) محافظت بعمل آورد. (کونمو) به سرپرستی رعیت خود مشغول شد و به علاقه های کوچک مجاور حمله کرد و آنها را اشغال نمود و بر قوای خود افزود و چندین ده هزار جنگجوی کماندار را به فنون جنگی تربیه کرد. بعد از اینکه خان در گذشت (کونمو) مردم و سپاه خود را به جنبش در آورد، بیطرفی اتخاذ کرد و سر از حلقه اطاعت (شونگ نو) بیرون کشید. (شونگ نو) به صورت غیر مترقیه بروی حمله آورد ولی کاری ساخته نتوانست و آنوقت (کونمو) در نظر هنرهای مقامی بالاتر از بشر پیدا کرد و دیگر متعرض او نشدند و از حمله خودداری کردند و محض به داشتن نظارتی بنام اکتفا و زبیدند درین وقت که زمین هائی که سابق تحت سلطه شهزاده (هون شه) بود از سکنه خالی شده. اگر چین به خان (شونگ نو) فشار آورد و ازین موقع استفاده کرده به (اوسون) يك مبلغ پول، گ سزاف تعارف بکنیم (زیرا مردمان بربر به داشتن مال التجاره چینی حریص اند) و مردمانش را مجبور سازیم که بطرف شرق کوچ نموده در اراضی سابقه شهزاده (هون شه) رحل اقامت بيفکنند و با چینی ها را بطه برادری (خویشاوندی در اثر ازدواج) برقرار سازند و به نصایح مانن درددند آن وقت کناری میشود که (شونگ نو) از بازوی راست محروم میشود در صورتیکه (اوسون) متحدا شود ما توان آنرا پیدا میکنیم که (تا هتیا) و دیگر ممالک غربی را در حلقه رعیت های خارجی خود دراریم.

امپراطور به نظریات (چانگ چه یین) اظهار موافقت کرد و او را قوماندان گسارد مقرر نموده اعزام داشت (چانگ چه یین) سه صد نفر (هریک یادو اسپ) و ده هزار اس حیوان و هزاران عدد مسکوک طلائی و البه ابریشمی و چندین معاونین دیگر به قصد اعزام به اراضی و کشور های مجاور با خود گرفت و حرکت کرد.

چینی که (چانگ چه یین) به (اوسون) رسید (کونمو) پادشاه این کشور بیخیال اینکه از طرف خان رسالتی دارد توجه زیاد بوی مینول نکرد (چانگ چه یین) خیالی

متاثر شد و چون میدانست که مردمان بربر به گرفتن مال حریص هستند اظهار داشت :
 امیراطور برای شما هدایا فرستاده . اگر اطاعت نکنید هدایا را با خود پس خواهیم
 برد . (کونمو) بیا خاست و اظهار اقیان شفاهی نمود ولی در عمل بحال سابق باقی
 ماند سپس چانگ چین به تناسی از نظریات امیراطور گفت : اگر (اوسون) بطرف
 شرق کوچیده و در (هونته) اقامت کند . زنبد امیراطور شهنزاده خانمی به زنی به
 (کونمو) خواهد داد . در نتیجه (اوسون) منقسم شد و باز شاه آن پیر و سالخورده
 شده بود . مردمان این سرزمین بعد از دوری از چین از بزرگی این کشور اطلاعی
 نداشتند چون به (شونگنو) قریب داشتند مدتی مدید مطیع آن بودند چون صاحبان
 از هنرهای نرسیدند از کوچ کردن سر باز زدند . پادشاه درین مورد به ایشان
 امر قطعی داده نمیتوانست و آخر الامر (چانگ چین) موفق نشد چو آب صریح از وی بگیرد .

☆ ☆ ☆
 « کونمو » بیش از ده پسر داشت و پسر وسطی معروف به « تالو » مرد چو و
 و قوی بازو بود و در اداره قوای نظامی مهارت بی بسزا داشت .
 و پادشاه را سوار خود علیحد « می زیست » برادر کلاش که ولیعهد محسوب
 میشد پسرش داشت موسوم به (چن شو) ولیعهد جوانی شد و در حال نزاع از
 پدرش (کونمو) درخواست نمود که (چن شو) را بیعت ولیعهد اعلان کند نه کس
 دیگری را (کونمو) خواهش وی را پذیرفت و بالاخره (چن شو) را به مقام ولایت عهدی برداشت
 (تالو) که خویش را از احراز چنین مقامی محروم دید برادران خود را
 به دور خود جمع کرد و بسیاه خویش علیه (چن شو) و (کونمو) اعلان بغاوت
 کرد . (کونمو) سالخورده شده بود و دائم در هراس بود مبادا (چن شو)
 بدست (تالو) کشته شود لذا بیشتر از ده هزار سوار به وی داد و اقامت گاه
 علیحد « برایش تعیین کرد و بیش از ده هزار سوار دیگر برای خودش حفظ
 نمود . به این ترتیب قوای مملکت به سه دسته تقسیم شد که قسمت اعظم آن تحت
 نظارت (کونمو) ماند و به علت انفکاک و تقسیم قوا وضعی گه علیحد شد (کونمو)
 با (چانگ چین) بیک موافقه مشخص و مخصوصی رسید و نتوانست .

☆ ☆ ☆
 بنام علیه چانگ چه بن معاونان خویش را به (تابان) (کنگ-کچو) ،
 (بوجیه بزرگ) (تاهشیا) (انسی) (هندو) (یوتین) (گنسی) و سایر کشورهای
 مجاور فرستاد . (اوسون) رهنماها و ترجمان ها گذاشت تا چانگ چه بن را در

مسافرت به کشورش شایع کنند. چا نک چه بن از (اوسون) ایلچی و در حد ۲۰ نفر همراه با ۲۰ اسب گرفت تا در عین زمانی که مراتب حق شناسی آنها را به دربار هان وانمود کند عظمت چین و اهم به ایشان نشان بدهد. چا نک چه بن به دربار چین برگشت و به لقب سرداری (تاسن) که مقامی بزرگ در میان صاحب منصبان دولتی بود تایل گردید و بعد از يك سال یا کمی بیشتر فوت کرد.

ایلچی (اوسون) بعد از اینکه به چشم خویش چین را دید و میزان عظمت جمعیت و غذای سرشار آن را مشاهده نمود به کشور خویش برگشت و در نتیجه کشور (اوسون) نسبت به چین احترام زیاد قایل شد تقریباً بعد از مرور یکسال معا و نان ایلچی که از طرف چا نک چه بن به (تاهشیام) و دیگر ممالک فرستاده شده بودند تقریباً همه برگشتند و با خویش آدم‌ها و ازان کشورهای آوردند و به این ترتیب وسیله مرآده میان کشورهای خا رچی شمال غرب و مملکت چین پیدا شد و بعد از اینکه (چا نک چه بن) راه مرآده را باز کرد ایلچی‌های دیگر که بعد ها به ممالک مذکور رفتند همه به سیاق ماضی خویش را معا و نان و بی معرفی میگردند و از اعتبار او استفاده می نمودند.

بعد از وفات اشرف الشاهیر چا نک چه بن (شونگ نو) از انعقاد مرآده (اوسون) با چین اطلاع یافته و در صد و حمله برآمد و قتی که نماینده چین از جنوب (اوسون) گذشته به کشورهای (تایان) و (یوچی) بزرگ و دیگر ممالک همجوار مواسلت نمود پادشاه (اوسون) ترسید و از ایلچی خواهش نمود تا اسب‌ها و نمایی را که تهیه دیده است بفرش پیشکش قبول کند و استعدا نمود و طوریکه وعده داده شد يك شهزاده خانم چینی برای مزاجت با وی بفرستند و وی این قضیه امپراطور از ما مورین دولتی اظهار نظر خواست و همه گفتند تا زمانی که هدایای مزاجت فرستاده نشده است از اعزام دختر خانم خود داری شود.

پیش از این قضیه امپراطور به کشتاب (چنجس) مراجعه کرده و به این پیش گوئی برخورد کرده بود که يك اسب مملکتی از شمال غرب خواهد آمد و قیال واقع اسبی بسیار خوبی از (اوسون) دریافت کرد بنام (اسب آسمانی) سپس اسبی از (تایان) برایش رسید که خون صاف داشت و به مراتب قوی تر بود آنکه بر اسب اوسون نام (غرب اقصی) را گذاشتند و اسب تایان را بنام (اسب آسمانی) نامزد کردند.

درین وقت ۱۴۱۰ ق م. چین به ساختن استحکامات تدافعی در غرب (آن چو) شروع کرد. مملکت چرچوان، مصمم شده بود تعلقات خویش را با کشورهای خارجی شمال غرب توسعه دهد برای انجام این مقصد ایلچی های متعددی به کشورهای مانسی، یین تسه، لی سه یین، تیا او چی، و هند و فرستاد. چون امیران طور شیفته اسب های نابین شده بود ایلچی ها یکی می دیگر به راه افتادند هیئت های اعزامی خورد و کلان مرکب از صد نفر یا بیشتر یا هیئت های چند صد نفری بطرف ممالک غربی رهسپار شدند و مقادیر هنگفتی مال التجاره و هدایا و عدا بف به مراتب بیشتر از اشرف امشا هیر، چا نک، چه یین، باخود گرفتند ولی بعد از اینکه این نوع مسافرت ها بیش از پیش معمول شد مجدداً و گودی رخ داد. در زمان سلاله هان، هر سالی بیش از ده هیئت فرستاده میشد و میزان اقل این گونه مسافرت ها در سال از ۵۰۰ کسم نمی بود سفر در کشورهای دور تر و مراجعت از آن ۸ یا ۹ سال و مسافرت در ممالک نزدیک تر چند سالی در بر میگرفت درین وقت سلاله هان مردمان بوئه وئی را به جنوب غرب علاقه (سو) الحاق کرده و اینها تازه به اطاعت امیرا طور چین سرافروزد آورده بودند. حاکم نشین هائی در (ئی چو) ره چون (یا نکو) (شنلی) و (وونشان) تأسیس شد تزاره مراوده به سرحدات (تاشیا) واصل و تابعین شود. ازین نقاط و ایالات بیشتر از ده ایلچی تحت سرپرستی (یوشبه چنگ) و (لو بوین) و دیگران به تاشیا اعزام شدند ولی همه را در علاقه (کونینگ) متوقف ساختند، کشتند و تاراج نمودند و گاهی به (تاشیا) (باختر) رسیده تنو استند.

سیس چین جنرال (کوچانگ) و اوئی کانگ را با جنایت کنار آن حوالی پایتخت و چندین ده هزار از مردمان (یا) و (سو) به سوی (کونینگ) علیه کسانی سوق داد که مد را ایلچیان چینی شده بودند قوای معینی جنرال های موصوف کشتند و چندین ده هزار نفری کشته گرفته مراجعت کردند ولی باز هم نمایندگان

چینی را در (کوننگ) متوقف می-احتند و زجر و آزار می-داند و راه هنوز هم مسدود ماند.

از طرف دیگر از طریق شمالی ایلچی ها به تعداد زیاد از (چو جوان) به طرف (نا هشیبا) حرکت میکردند و در اثر کثرت ورود نمایندگان و ایلچیان کشور های خارجی بابل و رایج چین مانوس شدند و مال التجاره چینی در آن دیار وفرت پیدا کرد چون (چانگ چین) در اثر کشودن راه مراده بامالک خارجی مورد احترام واقع شده کسب جابه و مقام نموده بود سائر صاحب منصبان و سپاهیان به تعقیب او و به رقابت یکدیگر را پورت های عجیب پیرامون چیز های دلچسپ کشور های غربی به امپراطور تقدیم می نمودند و خواهش میکردند به حیث ایلچی به خارج فرستاده شوند. چون امپراطور میدانست که کمتر کسی به رضا و میل خاطر حاضر به رفتن به آن سرزمین های دور دست میشود بعد از استماع عرایض به آنها موقع و وسیله میداد تا حرکت کنند و هر کسی را که خواسته باشد بدون فرق نژاد بنا خود ببرند این کسان با همراهان خود برای کشودن و استقرار راه مراده حرکت میکردند ولی در طول سفر به شکل ازدزدان و راهزنان راهائی می یافتند. اگر ایلچی ها و وظایف خود غفلت میکردند امپراطور از کوتاهی های ایشان آغما میگردولی اگر قصور جدی تری از ایشان بعمل می آمد به قهر امپراطور مواجه میشدند و از گناهان آنها بازخواست میشد بدین قرار کسانیکه به حیث ایلچی به خارج میرفتند در مقابل تقدیرات چینی عذری نداشتند و از عدول از قانون میترسیدند. صاحب منصبان و سپاهیان که ذیل همراهان آنها به ممالک خارجه راه میافتند غالباً از دیار بیکانه تعریف می نمودند.

انهایی که حرف های کلان میزدند خود و ایلچی و انهاییکه حرف های خورده میزدند خویش را معاون محسوب می داشتند و به این ترتیب مردمان مداح و عناصر فرومایه در میان هیئت های نمایندگی پیدا می شوند و به چارگان کم اصلی بودند که مال التجاره و تحایف و هدایا را از مصا در امور گرفته برای منافع شخصی خود به قیمت های گزاف به خارجیان میفروختند. بدین طریق مردمان کشورهای خارجی نسبت به ایلچی های چین که دروغ میگفتند

نفرت پیدا کردند و چون متیقن بودند که لشکر یان چین بدین جا های دور دست آمده نمیتواند خود را که باب را مغنی میکردند ایشان از گرسنه کسی هلاک سازند و رفته رفته ایلچی های چین محتاج و پریشان حال گردیدند از بن هم بدتر بجان یکدیگر افتادند اولان و (جوشی) کشوری های کوچکی بوده معذالک به اندازه می مرد مانش قبی القاب بودند که (وانگ هوی) ایلچی چین را در از کردند (شونگ نو) مکر بر سر ایلچی های چین که غلام کشور های غربی بودند لشکر می فرستاد.

بدین ترتیب نظر به ملا حظه اوضاع، سفرا از عقوبت هائیکه در کشورهای خارجی دیده بودند زبان شکایت باز کردند و پیشنهاد نمودند که چون شهر های این ممالک دیوار دارد و محافظان آن کافی نمیباشد، سهولت آنها را میتوان شکست داد و شهر ها را کشور بدست لایه امپراطور (یوتو) (سردار چونگ پیلو) داد و رئیس رساله شاهی و لشکر یان محلی که تعداد شان بر چندین ده هزار نفر بالغ میشد به سمت رود خانه (شونگ) اعزام داشت تا برهنه حمله کنند ولی هن ها گریختند و جاغالی کردند. سال آینده (۹۰۸ ق م) به جوشیه حمله آوردند. یونو به معیت ۷۰۰ نفر یا بیشتر افراد رساله سیک بحیث پیش قراول حمله آورد و یان شاه (اولان) را اسیر کرد و (جوشیه) مغلوب گردید اوسون و (تایان) و کشورهای دیگر تحت تهدید دستهای مسلح سپاه قرار گرفت. یونو عند المراجعة به اجاز لقب سردار (جویه) تایل گردید و وانگ هوی ایلچی که چندین مرتبه از طرف اولان مورد زجر و توهین قرار گرفته بود عریضهئی به امپراطور فرستاد و امپراطور او امری بوی اصدار کرد تا از مخاریات به یونو کمک کند و بعد عازر قبایل این خدمات بوی لقب سردار هاو اعطای شد و در نتیجه پست های نظامی (چو چان) بطرف (یومن) وسعت پیدا کرد.

* * *

اوسون یک هزار رئیس اسپ بعنوان عده و شری از دواج تقدیم نمود و چین شهزاده خانم (چیانگتو) دختری از خاندان شاهی را فرستاد تا زن کونو (پادشاه اوسون) شود. کونو شهزاده خانم مذکور را ملکه دست راست (خاطر خواه خود) و دختر خان (شوانگ و) را که بزرگی برایش فرستاده بودند ملکه دست چپ تعیین نمود چون کونو پیروز مین گیر شده بود به نواسه اش (چن شو) گفتم تا شهزاده خانم ها را به زنی بگیرد.

اوسون از اسب بسیار غنی بود و بعضی اشخاص غنی هر کدام چهار پنج هزار اسب داشتند.

* * *

چینی که نماینده چین بار اول به (انسی) رسید پادشاه انسی امر داد تا ۲ هزار سواران او چندین هزار (لی) دور تر از پایتخت بطرف سرحدات کشور رفته و از نماینده چین استقبال بعمل آرند ایلچی در طی مسافرت خود تا پایتخت از غربی تا ۲ شهر مختلف دیگر گذشت و عدم زیادی از اتباع کشور مذکور را از نظر گذرانید وقتی که نماینده چینی بر میگشت کشور انسی ایلچی خود را به معیت وی اعزام نمود تا عظمت کشور چین را به بیند و در این زمان تحایفی به معرفت همین ایلچی برای امپراطور چین ارسال نمود که در آن جمله تحم های پرند بزرگ و ساحری بنام (لی سه بن) هم وجود داشت. بعدتر کشورهای کوچک غرب تا بیان مثل (هوان چین) (وتائی) و ممالک که شرق آن واقع است از قبیل (چوشی) (کانسی) و (سیوسیه) هم ایلچی های تحایف به دربار امپراطور فرستادند. امپراطور بسیار خورسند شد. ایلچی های چین سرچشمه رودخانه زرد را در (یوتین) تعیین کردند و چینی مراجعت از اینجاست که یکم و دیگر احوال قیمتی که در کوه های آن منطقه فراوان است با خود آوردند.

* * *

در خلال این دوره امپراطور تا کرانه های ساحلی کشور خود به گردش و مسافرت برآمد و مهمانان خارجی را با خود همراه گرفت و شهرهای بزرگ را به ایشان نشان داد و ضمناً پول و یارچه های ابریشمی به ایشان تعارف نمود و در مهمانی های مجلل ثروت سرشار و غنای مملکت چین را بصورت شایسته به ایشان داد و در طی این گردش ها مسابقه های کشتی گیری نمایش های خارقه و چیزهای عجیب که باعث جلب جم غفری میشد به مهمانان نشان داده شد و در شباهت های مجلل و غرت خورد و نی نوشیدنی جدیدی می بود که به اصطلاح چینی در باجه های شراب و جنگل های گوشت پهن و مبسط میشد هنگامی که مهمان های خارجی کدام ها و ایار خانه ها را نشان میدادند تا عظمت کشور چیز را از هر چه او به بیند و تحت تاثیر آید این همه نظارات با نمایش ساحران و کشتی پهلوانان و نمایش شعبده بازان و سایر نمایش ها که هر سال به نوعیت آن افزوده میشد و سعی جدیدی بخود گرفت که آنرا به توان بکنوع وسیله تیش نام نهاد.

* * *

ازین تاریخ به بعد ایلچی ها و سفرای کشورهای خار جی مناطق شمال غرب
بیشتر می آمدند ولی ممالکی که در غرب تابان افتاده بودند و بسیار دور تر بودند
هنوز شیوه خود خواهی و خود پسندی را از دست نداده سر اطاعت فرود نمی آوردند
کشورهائی که از (اوسون) بطرف غرب جانب (انسی) قرار داشتند نزدیک به شونگنو
بودند و چون ملاحظه میکردند که شونگنو بر (بوچی) غالب شده است از طریق
احتیاط به چان و مال ایلچی های (شونگنو) متعرض نمیشدند و میگذاشتند که پیام خان
را از کشوری به کشوری ببرند اما وقتیکه نمایندگان چینی به این ممالک واصل
میشدند باید برای خورا که واسطه های سواری مورد احتیاج خود بیول به پردازند
علت این کار هم واضح بود چون چین کشوری بود دور افتاده و از پول و دارائی
سرشار، مردمان ممالک شرقی که نسبت به ایلچی های چین از ایلچی های (شونگنو)
بیشتر میترسیدند و برای رفع احتیاجات سفرای چین از ایشان پول مطالبه میکردند.

مردمان تابان و کشور های مجاور آن از انگور شراب میساختند و اعران و صاحبان
ثروت ناده هزار شی (صد لیتر) بایشتر شراب ذخیره میکردند و شراب های
ذخیره شده آنها تا چینی بیست سال بحوسی محافظه میشد این مردم عاشق شراب بودند
واسطه های شان بیشتر شرقه میخورد. ایلچی های چینی تخم شرقه و ریشه تانک با خود
آوردند و اسیرا طور سا گذاشت از اراضی حاصل خیز شرقه و انگور حاصل بگیرد
بعدترها که ایلچی های خارجی به تعداد زیاد به چین آمدند واسطه های اسمائی
با خود آوردند تانک و شرقه دورا دور میماندند و اینها را تا جائی که چشم
کار میکرد فرا گرفته بود. با اینکه زبان ممالک غرب (تابان) از زبان (انسی)
فرق داشت عرف و عادات ایشان مهم شبیه بود و عموماً به زبان یکدیگر خود می فهمیدند
مردم کشور های مذکور چشمان فرو رفته و ریش و بروت ابوه داشتند. در تجارت
ماهر بودند و مخصوصاً در معامله با پول کم بسیار زرنگی بخرج میدادند به زن
احترام زیاد قایل بودند. ابریشم و لاک دران دیار پیدا نمیشد و ساختن اهناب را
نمیدانستند تا اینکه از سپاهیان چین ساختن اسلحه آهنی را یاد گرفتند چنانکه
نقره و طلا از چین دریافت کردند از فلزات مذکور بجای مسکوکات ظروف ساختند.

در میان سفرای چین برخی در اثر استشاره‌های ناصواب به امپراطور اطلاع دادند که در تایان کره اسپ بسیار خوبی است که یار شاه تایان در شهر (ارشیه) پنهان کرده و از تقدیم آن به نماینده چین خودداری نموده است چون امپراطور شیفته و عاشق اسپ تایان بود از استماع این خبر اتش اشتیاقش شعله ور شد و در میان فراد گارد شخصی اش (چو لینگ) و برخی دیگر را با هزار سکه طلا و مجسمه طلایی اسپ به دربار پادشاه تایان فرستاده و کره اسپ شهر ارشیه را مطالبه نمود مملکت تایان از محصولات چینی بسیار داشت و بزرگان آن کشور می‌اندیشیدند که چون چین دور واقع شد و سر راه مراهای سوزان و آب‌های شور است باعث انلاف جان‌ها شده راه شمال را هن‌ها گرفته و راه جنوب دشت است و شهر روانی و آبادانی و خود را که پیدا نمیشود و غالباً درین سفرها از هیئت‌های چند نفری چینی نصف آن از گرسنگی تلف شده‌اند چطور چین برای سر کوبی ما لشکر فرستاده میتواند؟ گذشته ازین چون کره اسپ (ارشیه) در نظر ایشان بسیار قیمت دار بود از دادن آن به نماینده چین خودداری کردند. در نتیجه چین قهر کرد و کلمات زننده نامناسب بر زبان آورد و مجسمه اسپ طلایی را با چکش شکست که کرد. بزرگان تایان هم قهر شدند و گفتند: نماینده چین ما اسپک ساخت. لذا او را اخراج کردند و به شرق تایان به یوچی هاسیردند. تا اینکه بقتل رسید و بواسطه تاراج رفت. روی این پیش آمد امپراطور غضبش شد. برخی از سفرای سابقه چین که تایان را دیده بودند و از اوضاع آن اطلاع داشتند مانند (یاوتین - هان) و دیگران معروض داشتند که قوای نظامی تایان ضعیف است و از خود دفاع نمیتواند. ۳ هزار سپاهی مسلح باتیر و کمال برای اشغال آن کافیست. امپراطور سردار (چو نه) را به حمله بر (اولاند) مامور ساخت و سردار مذکور با هفتصد نفر سوار پادشاه آن مملکت را اسیر کرد و نظر به (یاوتین هان) و دیگران مبنی به ضعف آن کشور به امپراطور ثابت شد امپراطور به مراعات خاطر معشوقه و خواهش شخصی موسوم به (لی کوانگ لی) را به صفت و جنرال ارشیه نامزد نمود و در رأس شش هزار سوار از کشورهای تابع و چندین ده هزار از جوانان دواست‌های تحت قبول مامور حمله بر تایان ساخت به به جنرال مذکور پیش از پیش لقمه سرداری ارشیه. از آن جهت که ده شد تا در حمله به جاهدت و روز دوشهر را به تصرف آورد. (چاوشی چنگ) رئیس مراکز فرمانداری (وانگ‌هوی) سابق سردار

(هالو) قوماندان دسته پیش تاز، و (لی شیه) حکمران امور نظامی تعیین شد در سال
 اول دوره (نی شو) ۱۰۴۱ ق، جنگه خیل مخ به (کوان تنگ) پیدا شد بطرف غرب
 به (تون هوانگ) به پرواز آمد و قشنگه لشکریان جنرال (ار شیه) بسوی غرب
 بجانب (ارود خانه نمک) پیش روی میکردند کشورهای کوچیک عرض را مترسیده
 و دروازه های شهرهای خویش را مسدود ساختند و از دادن خورا که خود داری
 نمودند. برای کشایش شهرهای مذکور حمله های بعمل آمد، از برخی که کشوده
 شد خورا که گرفتند و برخی که کشاده نشد بعد از چند روز محاصره بحال خود
 ماند و لشکر بان به حرات خود ادامه دادند. بدین طریق چندینک سیاهان به
 (یوه چنگ) مواسلت نمودند از تعداد آنها کاسته شده و فقط به چندین هزار نفر
 میرسیدند و آنها هم گرسنه و خسته و کوفته شده بودند. بهر حال به (یوه چنگ) حمله
 کردند ولی سخت شکست خوردند و به تدریج زیاد کشته و زخمی گردیدند. جنرال
 ارشیه متفق للنظر بارلی شیه (و چاشی چنگ) و دیگران میگفتند در حالیکه
 (یوه چنگ) را گرفته نتواند بیاب تخت تایان را چسان خواهند گرفت. پس معسم شدند
 که باقی مانده سپاه را گرفته مراجعت کنند و رفت و آمد درین مسافت دو سال وقت
 گرفت و عندالو رود به (تون هوانگ) از هر ده نفر سپاهی فقط یک باز و نفر باقی
 مانده بود. از نقطه اخیر الذکر قاسمی نزد امپراطور فرستادند و به عرض رسانیدند
 که چون راه طولانی و غورا که کمیاب بود سپاهیان نماز ترس جنگ بلکه از
 گرسنگی در مخاطر بودند و تعداد شان به اندازه کاهش یافت که با عده باقی مانده
 فتح تایان میسر نبود لذا برگشتند و استدعا غوثند که تا موقع اضافه شدن عده
 سپاهیان سوقیات نظامی معطل باشد. امپراطور ازین معروضه به قهر شد و به قصد
 امرداد که به دروازه (یومن) رفته اعلام کند که هر فرد سپاهی که جرئت کرده
 از دروازه (یسو مین) بگذرد سرش زده خواهد شد جنرال (ارشیه) ترسیده
 و از تون هوانگ پیش نیامد چوت در تابستان همین سال چین در حدود ۳۰ هزار
 حتی بیشتر از لشکریان خود را که تحت فرماندهی سردار (جویه) علیه هون
 می جنگیدند از دست داد و زر او مشاوران مملکت چنین سنجیدند که سوقیات
 بطرف تایان معطل شود تا سپاه بهرم حمله برهن هاترکز گردد. ولی امپراطور
 اصرار داشت که تایان مالش باید و نبصره کنان برو قایم اظهار نمود اگر کشور

کوچکی مثل تایان مغلوب نشود. کشورهای بزرگ مثل (تاتاریا) (باختر) به کشور
چین به نظر حثرت خواهد نگریست از تایان اسپ نخواهند فرستاد و کشورهای
(اوسون) و (اون تو) به مراتب بیشتر از سابق نسبت به سفر و ایلچیان چینی بدرفتاری
خواهند نمود و چین در میان کشورهای خارجی مورد تسخیر و استعمار قرار خواهد
گرفت بدین مواجب (تن کوانسنگ) و (نیکسگران) که عدم امداد کی حمله بر تایان را
منجید. بودند منجم شدند. آنکه بدین هارارها گردند شپرداران، جوانها
و سواران سر حسی در سلك نظام شامل ساخته شدند و در طرف گستر از سگسال
شصت هزار کس که در آن جمله کسانی که به قصد اجرای امور شخصی بفرست آمده
بودند بحساب نبوده آمد. شد و بسوی (تون هوانسنگ) به جنبش آمد. با این
سیاه صدهزار کس حیمو این جنبش از سق هزار اسپ و ده هزار
خروقاطر و یابو و مقادیر زیادی از خورا که واسطه فرستاده شد. تمام مفتک
درین سو قیات سهم داشت و بیش از پنجاه صاحب منصب در عملیات
داخل بود.

پایتخت تایان به دورا دور خود دیوار نداشت و باشندگان شهر آب مورد
احتیاج خود را از بیرون می آوردند. چس برای رفع نیازمندی مردم کارشناسان
آبیاری به آنجا اعزام نمود تا ذریعه کنال و ترنیتات دیگر به شهر آب برسانند
- ۱۸۰ هزار از افراد کار در شمال (چو جوان) و (چانگی) فرستادند تا دسته
سیاهانی را که در (چوین) و (شونو) بقرض دفاع (چانگی) متوقف هستند تقویت
نمایند. به مقصدی که مرکب هفت گناه خفیف شده بودند امر ستز بری داده
شد تا مواد لازمه را برای جنرال ارشیه حمل و نقل دهند و کاروانهای عراده و
پیاده یکی بعد دیگری برای افتاز. حنیکه سیاه به (تون هوانسنگ) رسید دوشخصی
که در شناختن اسپ مهارت داشتند بهیث مهر باشی مقرر شدند تا در انتخاب
و تربیه اسپ و کره ها نیکه از تایان مغلوب گرفته میشد صرف مساعی و مواظبت
بعمل آورند.

این دفعه چون سیاه جنرال ارشیه از نظر تعداد زیاد بود نه بهر جا نیکه
میرسیدند مردمان کشورهای کوچک از ایشان استقبال بعمل آورده و خوراکه

تقدیم میکردند تا اینکه سپاه به (اون تو) رسید و مقاومت احساس شد. پایتخت
آن بعد از چندین روز محاصره با لایحه کشاده گردید و براهای آن حکم قتل
شد و من بعد در سیر حرکت سپاه طرف غرب تا پایتخت تایان تسهیلات در هر
چیز پیش شد. رفت و قتیکه سپاه چین به تعداد ۳۰ هزار نفر وارد به پایتخت
شدند با سپاهیان تایان مواجه گردیدند و در نتیجه قوای اخیرا لایحه کشاکست کرد
و پس پا شد و عقب دیوارهای شهر پناه برد جنرال ارشیه بفکر افتاد که رفته
به شهر (یوچنگ) حمله کند ولی از ترس اینکه مبادا تا خیر رخ دهد و باعث
ظهور و پیش آمد سوئی شود از این فکر منصرف شد و آب مورد احتیاج پایتخت
را قطع نمود و شهر را مدت بیش از ۴۰ روز در محاصره گرفت تا اینکه در محصل
بیرونی شهر رخنه تولید شد و یکی از جنرال رشید تایان (چه بن می) که مرد
نجیبی بود اسیر گردید لشکرها تایان بسیار هراسان شدند و به وسط شهر
عقب نشینی نمودند آنگاه انجایی تایان بشوره برداشتند یکی از ایشان
اظهار داشت: چین از آن جهت به تایان حمله کرد که پادشاه ما (موکا) کره اسپ
مطلوب را پنهان نموده و ابلجی چین را بقتل رسانید. حال اگر پادشاه خود
(موکا) را بکشیم و کره اسپ را تقدیم نمایم سپاه چین به اکثر احتمال
دست از سرما نخواهد برداشت و ترک دیار ما نخواهد کرد. و اگر باز هم
به مراجعت حاضر نشوند تا مرگ با آنها جنگ خواهیم نمود. سائر نجبا به
این نظریه موافقت کردند و پادشاه (موکا) را کشتند و یکی از نجبا سر پادشاه را
گرفته پیش جنرال ارشیه رفت و بوی خطاب کرده گفت: اگر سپاه چین دست
از سرما بردارد و از حمله منصرف شود به طلب خاطر تمام اسپ های خوب خود
را بشما تقدیم خواهیم کرد و به سپاهیان آذوقه خواهیم رسانید و اگر به حمله
مبادرت کنید همه اسپ های خوب را خواهیم کشت و در عین زمان قوای ایله
جاری ما از (کنک شو) خواهند رسید و آنگاه ما از داخل و ایشان از خارج از
دوطرف سپاه چین را در میان خواهیم گرفت حالا انتخاب یکی ازین دو پیشنهاد
کار شماست. در خلال این جریانات (کنک شو) و مردان آن انتظار
داشتند و به سپاه چین میسر یستند و چون هنوز قوای مذکور ترونازه بود جرئت
نمیکردند بران حمله کنند. جنرال ارشیه با (چاوشیه جنگ) (ای شی) و دیگران بین خود
کنکاش کردند و پیشنهادات انجایی (تایان) را تحت غور قرار دادند و چون ملتفت

گردیدند که مردمان داخل پایتخت تایان به تازگی به رهنمائی مردی بنام (چین)
 به استعمال سلاح ماهرست پیدا کرده اند و ابزارهای ایشان هنوز از خوراکه
 بآب ملو است اند شدند و پیش خود فیصله کردند که روشی (تایان) یاد شاه
 خود (موکا) را که متهم بود به سزار رسانیده و سزار او را اینجا حاضر کرده اند
 اگر از معاصره شهر دست نکشیم مردم تایان در محاصرت شهر
 خواهند کوشید و مردم (کانگ چو) که سیاهیان چینی را خسته و بدندبه کمک
 هموطنان خود خواهند شتافت و درین صورت بدون شک و تردید لشکر چین
 شکست خواهد خورد. صاحب منصبان همه به این استدلال روی موافقت نشان دادند
 و شرایط تایان پذیرفته شد تایان بهترین اسب خود را بیرون کشید تا از آن میان
 برای امیر ایلور چین انتخاب کند و برای لشکریان چینی خوراکی تهیه و تقدیم نمودند
 لشکریان چین چندین بیست و اثنی عشر از بهترین اسب ها و ۳۰۰۰ نفریان و مادیان از
 نژادهای متوسط و پابان انتخاب نمودند سپس (لوشه) نام مرد نجیبی را که با ایلچی های
 چین خوش رفتاری نموده بود بعیت پادشاه برداشته در دایره صلح و سلام وی را
 متحد خود ساختند و بدون داخل شدن در وسط پایتخت تایان بالا خره راه مراجعت
 کشور خود پیش گرفتند.

* * *

چینی که جنرال اوشیه میخواست از (تون هوانگ) به طرف غرب حرکت کند
 بفکر اینکه نقری معتوی از حد زیاد است و تهیه خوراک در راه مشکلاتی فراهم
 خواهد کرد سیاهیان خود را منقسم نموده و از طریق شمال و جنوب اعزام کرد کبطان
 (وانگ شک) و رئیس سابق تشریفات (هو چونگ کو) در رأس هزار نفر سرباز
 جدا گانه راه (یه چنگ) پیش گرفت شهر را بر روی وی بستند و به سیاهیان خوراکی
 ندادند و آنک شک شک خوراکی خواست ولی کسی از شهر بیرون نشد و جواب
 رد شنید زیرا کبطان مذکور دو صد (لی) از دسته مرکزی قوا دور شده بود چون
 (یه چنگ) ملتفت شد که هر روز بمقدار پنج قوه سیاهیان (وانگ) به تحلیل میرسد
 و ضعیف شده میرود بکروز صبحگاهی با هزار مرد بروی حمله کردند و وانگ
 شک شک و دیگران را کشتند و فقط چند نفری جان سلامت برده پیش جنرال

ارشیه فرار اختیار کردند. آنوقت جنرال ارشیه به صاحب منصب تهیه ازوقه (شانگ کوان جیه) امر اشغال (به چنگ) را صادر نمود. پادشاه (به چنگ) به (کسنگ چو) فرار کرد. (شانگ کوان جیه) وی را به کسنگ چو تعقیب کرد. چون پادشاه (کسنگ چو) از فتوحات لشکر چین بر تیان اطلاع یافته بود پادشاه (به چنگ) را به (شانگ کوان جیه) تسلیم نمود و اخیراً در پادشاه اسیر را به معیت چهار سوار به نزد جنرال بزرگ اعزام نمود. سواران میان خود کنکاش و تجویز نمودند که چون پادشاه (به چنگ) دشمن چین است اگر زنده بماند مبادا در راه فرار کند و مصیبتی برای ما ببار آورد. لذا کمر به قتل او بستند ولی هیچکدام جرئت نمیکرد که ضربت اول را بوی وارد کند تا اینکه (چاوتی) ساکن (شانگ کوان جیه) که از همه جوان تر بود شمشیر خود را کشیده و سر شاه مذکور را از بدن جدا کرد و (چاوتی) و (شانگ کوان جیه) و دیگران سر پادشاه (به چنگ) را پیش جنرال بزرگ بردند.

سپس جنرال ارشیه با ردوم عزم سفر کرد و این دفعه امپراطور ایلچی به (اوسون) فرستاده از آن خواهش نمود تا قسوی بزرگسی به کمک چین علیه تیان فرستند (اوسون) دو هزار سوار اعزام کرد ولی سواران گناره لیستاده و به تعرض اقدام نکردند و قتی که جنرال ارشیه به سمت شرق در حرکت آمد پادشاهان کشورهای کوچک عرض راه که خبر مغلوب شدن تیان را شنیده بودند پسران و برادران خود را فرستادند تا حیث کروگان پیای سیاه حرکت کنند و مراتب جان نثاری به پیشگاه امپراطور تقدیم دارند.

هنگام سوقیات جنرال ارشیه علیه تیان (چاوشیه چنگ) که در میدان جنگ رشادت بخرج داده بود شهرت زیادی کسب کرد (چانگ کوان جیه) به جرئت زیاد در اعماق قلب صفوف دشمن پیش تاخته بود و (لی جیه) مشوره های خوب داده بود حتی که سیاه از دروازه (بولن) میگذشت عده سیاهان کمی بیش از ده هزار و تعداد اسپان نظامی به هزار بالغ میشد. در طی سوقیات دوم جنرال ارشیه سیاه از نرسیدن خورا که زحمت ندید در عملیات جنگی هم عده کمی تلف شدند معالک

تیان

چون جنرالها و کمیشنرها هر یکس بودند و نسبت به مناطق سپاهیان که آنها را
اصلاً دوست نداشتند بین خود منازعه نمودند عدد زیادی تلف شد معدلک چون
به فاصله دوری که به هزار (لی) میرسید در سوقیات علیه (تایان) کامیابی حاصل شده بود
امیراطور در مقابل انحرافات گذشت نشان داده و به (لی کوانگ لی) لقب سرداری
(هسی) اعطا نمود هم قسم سوار در ساله (چاوتی) را که شخصاً پادشاه (به چنگ) را کشته بود
به لقب سرداری (هشن شیه) مفتخر ساخت و در (نگران مثل (چا و شیه چنگ)
بسمت مشاور اعلی و (شانگ کوان جیه شالوفو) ناظر ادو که در بار و (الی جیه)
بحیث حکمران (شانگ تانگ) مقرر نمود از بقیه صاحب منصبان سه نفر به مقامات عالی
نظامی نایل شدند و بیش از صد نفر خوانین صاحب تیول گردیدند که در حدود دوهزار شیه
(یک شیه من حیث وزن مساوی ۲۸/۱۱ پوند بود) برنج عایدات داشتند و بیش از
هزار نفر دیگر و مقام اربابی داد که کمتر از هزار شیه برنج عایدات هر کدامشان
بود و او طلبیان خدمات نظامی را بالا تر از انتظار شان به مرتبه های نظامی رسانید
و کسانی را که مقصر شناخته شده بودند از خدمات هسکری معاف ساخت و فی
همرفته چهل هزار مسکوک طلائی را هم بطور بخشش به سپاهیان اعطا نمود و رفت و آمد
اش کریلن درین سوقیات چهار سال وقت گرفت.

بعد از اینکه سپاه چین (تایان) را شکست داد (موشه) راه پادشاهی کشور مذکور
برداشت یک سال یا کمی بیشتر ازین واقعه نگذشته بود که نجیبی تایان او را به
خود ستانی متهم ساخته و جلادان را دعوت نموده بصورت دوشه جمعی وی را کشته
و (شان فنیک) برادر کوچک (مو کا) را به پادشاهی تایان انتخاب نمودند و پسر او را
بحیث گروگان به چین فرستادند. چین با ارسال تحایف ایلچی ایشان را آرام ساخت
سیس چین بیش از ده ایلچی به کشورهای خارجی بقرب تایان اعزام نمود تا مال التجاره
عجیب جستجو کنند و خبر فتح چین را بر تایان هر طرف بخش نمایند بناد علیه ایالتی در
(چیو حیوان) در (تون هو انک) تجویز و سر بازار خانه ها بطرف غرب تا روز خانه تک
تأسیس گردید. در (لون تو) چند صد نفر عامل گماشته شد تا زمین پیدا کرده و ارزن
بکارند و ذخیره کنند تا ایلچی ها در راه مسافرت به کشورهای خارجی ازان
استفاده نمایند.



Afghanistan's Prime Minister Shaking Hands with Premier of the People's Republic of China.



H.R.H. Sardar Mohammad Daud Afghan Prime Minister and H.E. Chou En-Lai Premier of the People's Republic of China Signing the Joint Communiqué on October 27 1957 in Peking.

and Li Chih gave the best counsel. When the troops reentered the gate of Yumen, the number of men was a little more than ten thousand and that of military horses a thousand. In this second expedition under General Ershih, the troops were not short of food and not many died in action. However, because the generals and commissioners were greedy and encroached upon the interests of the soldiers whom they did not love, so a great number had died. On account of this successful expedition of ten thousand li against Tayuan, the Emperor pardoned the misdeeds and made the Li Kuang-li Knight of Haihai. The Emperor also made horseman Chao Ti, who personally killed the King of Yuehcheng, the Knight of Hsinshih, Chao Shih Sheng Kuanglu tatu (High Counsellor) Shangkuai Chieh Shaofu (Court Steward), and Li Chih Governor of Shangtang. Of the other officers, three were made high officials, more than a hundred were made feudal lords with income of 2,000 Shih (a Shih was 32 8/11 pounds) of rice, and more than a thousand were made feudal lords with income below 1,000 Shih of rice. Volunteers in the army were appointed officials above their expectations, and those who had been convinced were relieved of service. In all 40 thousand taels of gold was awarded the soldiers. The two-way journey of the Tayuan expedition took four years' time.

After the Han troops defeated Tayuan, they made Moshe the King of Tayuan, and then came away. A year and more following that, the noblemen of Tayuan accused Moshe of flattery which invited slaughter of the people, and jointly killed him. They made Shanfeng, younger brother of Mukua, the King of Tayuan and sent his son to Han as a hostage. Han appeased them by sending them rewards by an envoy.

After that Han dispatched more than ten envoys to the foreign countries to the west of Tayuan to seek strange goods and to publicize Han's victory over Tayuan. Henceforth there was established a county at Chiuchuan in Tunhuang, and there were built post-stages all the way westward to the Salt River. At Luntou several hundred tillers settled down to reclaim the land and grow millet as provisions for the envoys on their way to foreign countries.

At first when General Ershih started from Tunhuang westward, he thought that the men were too many and would not be able to obtain enough food on the way. So he divided his troops and sent them by a southern and a northern routes. Captain Wang Sheng-sheng and former protocol officer Hu Ch'ung-kuo, leading a thousand soldiers, came separately to Yuehcheng. The city was shut and food was refused the troops. Wang Sheng-sheng demanded food of Yuehcheng, who, saying that Wang was 200 li away from the main forces, alighted him and refused to come out. Then Yuehcheng, learning that Wang's troops daily dwindled, launched an attack in early morning with 3,000 men and killed Wang Sheng—Sheng and others. Only a few soldiers fled to where General Ershih was. General Ershih ordered provisions officer Shang—Kuan Chieh to take Yuehcheng. The King of Yuehcheng fled to Kangchu. Shangkuan Chieh pursued to Kangchu. The king of Kangchu had heard about Han's victory over Tayuan, so he handed the king of Yuehcheng over to Shangkuan Chieh who ordered four horsemen to take him to the Great General. The four men consulted among themselves that "The King of Yuehcheng was most hated by Han, and if he was allowed to remain alive he might escape on the way and brought us misfortune". They intended to kill him but none dared to strike the first blow. Finally, horseman Chao Ti from Shangkuai who was the youngest of the four drew his sword and cut off his head. So Chao Ti, Shangkuan Chieh and the others took the king of Yuehcheng's head to the Great General.

After General Ershih started for the second time, the Emperor sent an envoy to Usun asking it to send large troops to cooperate with Han in attacking Tayuan. Usun did dispatch 2,000 horsemen, but they stood on the other side and never took the offensive.

When General Ershih returned eastward, the Kings of the small countries through which he passed, having heard of the defeat of Tayuan, sent their sons or brothers to follow his troops as hostages to pay homage to the Emperor.

During General Ershih's expedition against Tayuan, Chao Shih cheng was most heroic in battle and won most merits. Shangkuan Chieh was daring and penetrated deep into enemy territory

welcome them and give them food. When the troops came to Lun-tou, this country would not yield. After besieging the capital for several days, the city was taken and the people slaughtered. From hence all was easy going westward till the capital of Tayuan. When the Han troops numbering 30 thousand came to the capital, they were met with and set upon by the Tayuan troops. Then the Tayuan troops were defeated by Han shooters and fled inside the city to take cover behind the parapets. General Ershih thought about going away to attack the city of Yucheheng but was afraid lest delay would cause mishap. So he had the water supply of the capital cut off and besieged the city for more than forty days. The outer city was broken and a brave general of Tayuan, nobleman Chienmi was taken prisoner. The Tayuan troops were greatly frightened and retreated to the middle city. The noblemen of Tayuan conferred and one of them said: "Han is attacking Tayuan because our King Mukua hid the steed and killed the Han envoy. If we kill our King Mukua and yield the steed, the Han troops would most likely depart. If they should refuse to depart, it would not be too late than to fight till we die." The other noblemen agreed, and they jointly killed King Mukua. One of the noblemen, taking the head of Mukua, came to General Ershih and parley in this way: "If Han stops attacking us, we will offer all our good horses to be taken by you at will, and we will give Han troops food. If you refuse to do so, we will kill all the good horses. In the meantime, our rescue from Kanchu is soon due. When it comes, with us from within and Kanchu from without, your Han troops will be attacked from both sides. Consider well which to choose." At that time, Kanchu was waiting and watching the Han troops. As the latter were yet fresh, it dared not come forward. General Ershih conferred with Chao Shih-cheng, Li Chih, and others and learnt that the Tayuan people inside the capital had newly learnt the art of well-drilling from a person from Chin and that they had still plenty stores of food. Han troops had come to punish the chief culprit Mukua, and now Mukua's head was already here. If they should refuse to lift the siege under these terms, the Tayuan people would endeavour to guard the city, and Kanchu would come to their rescue when it saw the Han troops becoming tired. In that case, the Han troops would certainly be defeated. All the officers agreed with this line of reasoning. The Tayuan terms were accepted. Tayuan took out its good horses for Han to choose, and supplied Han troops with food. The Han troops took several scores of the good horses and 3,000 stallions and mares of the middle and lower breeds. They also made Moshe the King of Tayuan, who was a nobleman and had treated Han envoys well, and pledged alliance and peace with him. So the Han troops ultimately returned home without entering the middle city of the Tayuan capital.

two years in the two-way expedition, and when they returned to Tunhuang, only one or two out of ten soldiers remained in the ranks. A messenger was sent to the Emperor to report that the way was too long, food scarce, and the troops were afraid, not of battles, but of hunger; and that seeing the men left were too few to vanquish Tayuan, it was begged to suspend the expedition till the numbers were augmented. The Emperor was angry at this report and ordered a messenger to bar the gate at Yumen declaring that "Any soldier who dare to enter this gate will be beheaded." General Ershih feared and thus stayed at Tunhuang. That summer Han lost twenty thousand and more troops of the Knight of Chuyei in a battle with Hsiungnu, and the ministers and counsellors suggested to stop the Tayuan expedition and concentrate forces on attacking the Huns. But the Emperor was determined on punishing Tayuan. He said if the small country of Tayuan could not be vanquished, then such countries as Taisia would look down upon Han. Tayuan horses would not be forthcoming, Usun and Luntou would treat Han envoys even more than before, and Han would be a laughingstock among the foreign countries. So, Teng Kuang and others who stressed the inadvisability of attacking Tayuan were indicted. Prisoners were given pardon; swordsmen, youth and border horsemen were enrolled. In a little more than a year's time, sixty thousand men, not including those who followed camp for private purposes, went out through Tunhuang. A hundred thousand heads of cattle, more than thirty thousand horses, ten thousand donkeys, mules and camels, and plenty of food and arms were the supplies. The whole country was astir for this expedition in which more than fifty military officers were engaged.

There were no wells in the capital of Tayuan, and the citizens had to draw water from the rivers outside the city. So Han sent irrigation workers to remove aqueducts leading to the city, thus depriving the city of water. 160 thousand guards were sent to the north of Chiuchuan and Changyi to man the garrisons of Chuyen and Hsiutu as a defence of Changyi. Convicts of the seven lighter crimes were mobilized to transport the supplies for General Ershih. The convoys of carts and men followed each other all the way. When the troops reached Tunhuang, two men well-versed about horses were appointed horse-masters in preparation for choosing and training the steeds to be taken from defeated Tayuan.

This time General Ershih's troops were numerous, and wherever they came the people of the small countries turned out to

half had died of hunger on the way; and thus "how could Han dispatch large troops here to molest us?" Moreover the Ershih steed was a precious one. So they refused to give it to the Han envoy. The Han envoy got angry and walked out after voicing uncivil words and hammering the gold horse statuette to pieces. The Tayuan elders also became angry and said "The Han envoy] slighted us too much." They drove out the Han envoy and ordered him to be ambushed at Yuencheng in eastern Tayuan. The Han envoy was killed and his goods and money taken away. Thereupon the Emperor was roused to a great wrath. Yao Ting-han and others who had been to Tayuan as envoys said that the Tayuan troops were weak and that the country could be defeated and captured with no greater force than 3,000 Han troops armed with hard bows and arrows. Having sent the Knight of Chuyeh to attack Louland, who rushed ahead with seven hundred horsemen and captured its King, the Emperor approved of the opinion of Yao Ting-han and others. As a special favour to his beloved concubine Li, the Emperor appointed Li Kuang li the General of Ershih to lead six thousand horsemen of the subject countries and several tens of thousands of aggressive youths of the feudal states to attack Tayuan. The general was entitled Ershih because it was expected to invade the city of Ershih and win the steed. Chao Shih-cheng was made Chief of the Headquarters; Wang Hwei, formerly the Knight of Hao, the advance guard; and Li Chih the ruler of the army affairs. That was the first year of the reign of Taichu (104 B. C.) when numerous locusts plagued Kwantung and flew west to Tunhuang. When the troops of General Ershih advanced to the west of the Salt River, the small countries in the way became afraid and each shut tight their cities and refused to supply food. Those cities were not easily stormed. When they were taken, food was obtained, and when not, the troops had to depart after several day's siege. When they came to Yuehcheng, the troops only numbered several thousands and were all hungry exhausted. They attacked Yuehcheng, but were seriously defeated, with a great number killed and wounded. General Ershih, together with Li Chih, Chao Shih-cheng and others, estimated that even Yuehcheng could not be won, how could they take the capital of Tayuan. So they led the remaining troops back. It took them

the Hsiungnu envoys more than the Han envoys who were made to pay for what they needed.

In Tayuan and the nearby countries to its east and west, people used to make wine with grapes. The rich stored wine up to ten thousand Shih (10) litres and more, and the wine remained good for scores of years. The people there were fond of wine, and the horses fond of clover. The Han envoys brought their seeds, and the Emperor began to have clover and grapes grown on fertile land. When later many heavenly horses were brought, and many foreign envoys came to China, grapes and clover were planted all around the guest houses, as far as the eye could go. Although the countries from Tayuan westward to Anhsi differed in their tongues, yet they had similar customs and generally knew each other's tongue. The people had deep-set eyes and much moustache and beard. They were skilled in trade and very particular about small amounts of money. They had great respect for women. Husbands made decisions according to what their wives said. There was no silk, nor lacquer. The people there did not know how to cast ironware. It was only after being taught by stray soldiers from Han that they learnt to make iron weapons. When they got gold and silver from Han, they usually made it into utensils and not into coins.

Among the many Han envoys, some ill-advised ones counselled the Emperor that there was in Tayuan a very good steed which the King of Tayuan had hidden in the city of Erhshih and refused to offer to the Han envoy. Being fond of Tayuan horses, the Emperor hearing this grew covetous and dispatched Guardsman Chuling and others taking a thousand pieces of gold and a gold statuette of a horse to the King Tayuan to ask for the steed in the city of Erhshih. Tayuan had plenty of Han products, its elders pondered that Han was far away, and among the desert and salt water on the way here many had died; that to the north of the route there were the Huns, and to the south there was no oasis and often for long stretches there were no cities and no food to be found; that the Han envoys often started as groups of several hundred men but when they arrived more than

travelled through scores of cities to arrive at the capital, and saw the great number of subjects of that country. When the Han envoy returned, Anhsi dispatched its envoy to accompany him to see the greatness of Han and present the Emperor with the great bird's eggs and Lihsien magicians. Later the small countries to the west of Tayuan, namely, Huanchien and Tayi, and those to its east, namely, Chüshih, Kanmi and Sahsieh, also sent envoys taking gifts to the Emperor. The Emperor was much pleased. The Han envoys also traced the source of the Yellow River to Yutien from where the envoys took back jades and other precious stones which were abundantly found in the mountains. According to ancient books and maps, the Emperor named the mountain from which the Yellow River started the Kunlun Mountain.

During that period the Emperor made several inspection tours of the coastal areas, on which the foreign guests were taken along. They were made to visit the bigger cities, and given awards of money and silk cloth, and rich entertainments, so as to show the richness of Han. They were shown wrestling, juggling and other strange things which attracted many crowds. Parties were thrown with lakes of wine and forests of meat. The foreign guests were also shown all the granaries and storehouses. Thus they were stunned at the greatness of Han. With the addition of the art of the magicians, the games of wrestling, juggling and other shows were yearly augmented and changed to form a flourishing fashion.

Henceforth envoys from the foreign countries to the northwest came and went frequently. But the countries to the west of Tayuan, being far away, were yet self-conceited and arrogant, and not to be brought to obeisance. Those from Usun westward to Anhsi were near Hsiungnu. Seeing that Hsiungnu had brought Yuehchih to its knees, they safeguarded and entertained envoys of Hsiungnu taking messages of the Khan from country to country, and dared not detain or mistreat them. But when Han envoys came to those countries, they had to pay money for their food, and buy the horses they rode. The reason was that Han was far away and rich in resources. So the people in those countries were afraid of

Han envoys who talked untruths, and convinced that Han troops could not come such a great distance, curtailed their food to persecute them. The Han envoys were thus placed in want and distress. Being grievous, they even attacked each other. Loulan and Chushih were small countries, yet they were the fiercest in way laying Han envoys such as Wang Hwei. And the Hsiungnu shock troops time and again raided Han envoys to the countries in the west.

The envoys all complained of the havoc they met with in foreign countries, and suggested that, since they had walled cities insufficiently garrisoned, it was easy to defeat them. Thereupon the Emperor sent Po Nu, the Knight of Chungpiao, leading royal horsemen and local troops to the number of several tens of thousands to the Hsiung River with the intention of attacking the Huns. But the Huns all fled. The next year (108 B.C.), they attacked Chushih. Po Nu with 700 and more light horsemen, who advanced at the head, captured King Loulan. So Chushih was vanquished. The armed force threatened Usun, Tayuan and other countries. When Po Nu returned, he was conferred the title of the Knight of Chuyai. Wang Hwei who, as envoy, had been several times molested, by Loulan had petitioned to the Emperor. The Emperor ordered him to assist Po Nu in the campaign. Wang Hwei was afterwards conferred the title of the Knight of Hao. Then the military posts in Chiuchuan were extended further to Yumen.

Usun offered a thousand horses as the betrothal present. And Han sent princess Chiangtu, a girl of the royal house, to be wife to King Kunmo of Usun. Kunmo made the Princess his Right Queen. The Khan of Hsiungnu also sent one of his daughters to be Kunmo's wife. And Kunmo made her his Left Queen. Kunmo said, "I am old," so he made his grandson Chingchu take the Princess to wife. Usun was rich in horses. Some of the rich men had four to five thousand horses each.

When the Han envoy first came to Anhsi, the King of Anhsi ordered twenty thousand horsemen to welcome him at the eastern border which was several thousand li from the capital. The envoy

Kunming, they were still molested. So this route still could not be opened.

On the other hand more and more envoys went to Tchia by the northern route from Chinchuan. Because of the frequent arrival of envoys, the foreign countries became sated with Han money and no longer treasured its goods. Since Chang Ch'ien won respect and position through opening intercourse with foreign countries, other officers and soldiers following him competed with each other in presenting reports to the Emperor describing strange things and interests in foreign countries, and asking to be sent abroad as envoys. Considering that few people were willing to go to those extremely distant lands, the Emperor listened to them and gave them missions and power to enrol people, no matter what their origins. They were provided with company and sent abroad to enhance the intercourse. In travelling to and fro, it was difficult to escape being robbed. If the envoys were remiss in their responsibilities, they were pardoned by the Emperor. But if their fault was serious, they incurred the anger of the Emperor who would make them redeem their crime. Thus there was no end of excuses for going abroad as envoys and little fear to offend the law. The officials and soldiers who had followed them abroad also often praised foreign countries. Those who talked big were made envoys and those who talked small were made deputies. Thus braggarts and bad elements followed suit. Those people were all of poor origin. They took the goods and gifts from the authorities to profit themselves by selling at high prices to foreigners. Now the people in the foreign countries grew disgusted with the

- 12 -

For this purpose, more envoys were sent to Anhsi, Tentsai, Lih-sien, Tiaochih and Hindu. As the Emperor was fond of Tayuan horses, envoys followed on each other's heels all along the way. Among the missions to foreign countries, the bigger ones each consisted of several hundred people while the smaller of one hundred and more. And the goods and gifts they took with them far surpassed those at the time of the Knight Far sight. But then when these became more and more common, the fashion again slackened. At the time of Han, sometimes more than ten missions were sent each year, and no less than five or six. It took eight or nine years for a distant mission to return, and no less than a few years for the nearer ones. At that time Han had annexed Yueh, and the Yi peoples to the southwest of Shu were awed and began to pay homage to the Emperor. There were established the counties of Yichou, Yuchehun, Yangki, Shenli and Wenshan, and the aim was to extend the route up to the border of Taisia. From these counties more than ten envoys led by Po Shih-chang, Lu Yueh-jen and others were sent for Taisia. But they were again blocked at Kunming, killed and robbed, and never succeeded in reaching Taisia.

Then Han dispatched Generals Kuo Ch'ang and Wei Kuang leading criminals of the area round the capital and several tens of thousands of people of Pa and Shu to attack those in Kunming who barred the way of the Han envoys. The troops under the generals killed and took prisoners several tens of thousands and then returned. But afterwards when Chinese envoys reached

the foreign countries to the northwest began to have intercourse with Han. As Chang Ch'ien was the one who blazed way, later envoys who went there all styled themselves commissioners of Knight of Far sight in making pledges to foreign countries which trusted his faith.

After the death of Chang Ch'ien, the Knight of Far sight, Hsiungnu I-arat with anger about Usun's intercourse with Han and wanted to attack it.

When Han's envoy passed through southern Usun and reached Tayuan, the Greater Yuchehih and other neighbouring countries, the King of Usun became afraid and asked the envoy to accept horses as offerings and expressed the wish for a Han princess to seal the brotherhood (matrimonial relations). When the Emperor sought counsel from the state officers, they all said that: "The girl must not be sent before the betrothal presents are brought".

Before that the Emperor had consulted the Book of Changes which augured that a divine horse would come from the northwest. Afterwards he got the horse from Usun which was very good, and named it the "heavenly horse." Then he obtained the horse from Tayuan which sweated blood and was even stronger. So the Usun horse was renamed the "extreme west", and the Tayuan horse was named the "heavenly horse".

It was then (121 B.C.) that Han began to build the defences to the west of Lingchu. The Chiuchuan County was established to increase contact with the foreign countries to the northwest

prince royal died young and while dying said to his father Kunmo: "You must make Chingchu the prince and not replace him by another one." Pitying him Kunmo promised and ultimately made Chingchu the prince. Angry at being prevented from becoming the prince, Talu rallied his younger brothers and led his troops in a revolt against Chingchu and Kunmo. Kunmo was old and in constant fear lest Chingchu be killed by Talu. He gave Chingchu more than ten thousand horsemen and made him dwell apart. And Kunmo kept more than ten thousand horsemen for himself. Thus the strength of the country was divided in three, with the greater part under the control of Kunmo. That was also why Kunmo dared not enter into special agreement with Chang Ch'ien.

Therefore Chang Ch'ien dispatched his deputy envoys to Tayan, Kangchu, the Greater Yuehchih, Tashia, Anhsi, Hindu, Yutien, Ganmi and other nearby countries. Usun appointed guides and interpreters to escort Chang Ch'ien home. Chang Ch'ien took with him an envoy from Usun comprising scores of men and scores of horses to show gratitude for the awards, with the purpose of making them see the greatness of Han.

Chang Ch'ien returned to the court and was appointed Tashing, an important post among the state officers. After a year and more, he died.

The envoy of Usun, seeing that Han was such a populous and rich country, reported back to their own country. Thus Usun came to hold Han in greater esteem. After a year or so, the deputy envoys sent by Chang Ch'ien to Tashia and other countries mostly returned taking with them men of those countries. In this way

pressed by Han and the territory formerly ruled by Prince Hunshe is void of people. If, taking advantage of this opportunity, we should bribe Usun with a large sum of money -- for the barbarian people used to covet Han goods -- and induce its people to move eastward to take dwelling in the area formerly of Prince Hunshe, and to enter into brotherhood (matrimonial relations) with Han, it is bound to heed our advice. In that case Hsiungnu would be deprived of its right arm. In bringing Usun into alliance with us, we will be able to collect Tashia and the other countries to its west as our outer subjects."

The Emperor approved of what Chang Ch'ien had said and appointed him Chunglangbiang (commander of guards) and sent him on the mission. Chang Ch'ien took with him 300 men (each with two horses), more than ten thousand heads of cattle, and thousands of pieces of gold and silk cloth, as well as many deputy envoys who could be sent by him to other nearby countries.

When Chang Ch'ien arrived in Usun, King Kunmo of Usun received him with no greater ceremony than if he had been an envoy from the Khan. Being greatly hurt and aware that the barbarian people were covetous, Chang Ch'ien said, "The Emperor has sent you awards. If you do not pay obeisance, I will take the awards back with me." Kunmo then stood up and made an obeisance, but otherwise behaved as before. Conveying the idea of the Emperor, Chang Ch'ien said: "If Usun should move eastward to settle down in the Han Emperor would give Kunmo a princess for wife. Usun was divided and its King was old. They were far from Han and ignorant about its size. They used long to be subordinate to Hsiungnu and were near to it. Their officials were all afraid of the Huns and reluctant to move. The King was unable to dictate in this matter. So Chang Ch'ien could get no definite reply from him.

Kunmo had more than ten sons. The middle son was called Talu who was a strong man skilled in commandship. He dwelt apart in command of more than ten thousand horsemen. His elder brother was the prince royal, who had a son called Chingchu. The

Knight of Foresight. That was in the sixth year of the reign of Yuan-shu (124 B.C.). The next year Chang Ch'ien, as a commander of the guards, together with General Li (Li Kuang) launched a campaign from Yupeiping against Hsiungnu. General Li was surrounded by the Huns and his troops incurred great losses. And Chang Ch'ien for failing to come at the appointed time to the rescue was sentenced to death but allowed to ransom his life with his office and title deprived of.

That year Han sent General Ho Chü-ping to attack Hsiungnu, who wiped out its troops at the West City to the number of several tens of thousands, and advanced as far as the Chiling Mountains. The next year Prince Hunshe led his people to surrender to Han. Thus there were no longer Huns in Chingcheng and Hohsi, and westward from the Linked Southern Mountains to the Salt Lake. Occasionally messengers from Hsiungnu did arrive, but they were few. Two years afterwards Han attacked the Khan and drove him out of the northern part of the Desert.

Afterwards the Emperor asked Chang Ch'ien several times about Tabei and its subject countries. Chang Ch'ien who had lost his knighthood said: "When I stayed among the Huns I heard about Kunmo, King of Usun. Kunmo's father had been the king of a small country to the west of Hsiungnu. The Huns killed his father and left baby Kunmo in the wilderness. Crows brought him meat and wolves fed him with milk. The Khan learnt about this with surprise and, taking him for a god, had him brought up under protection. When Kunmo grew up, he was given commandership over troops and won repeated successes. The Khan returned to Kunmo the leadership over his father's people and ordered him to guard permanently the West City. Kunmo took care of his people and attacked and occupied small countries nearby. He organized several tens of thousands of archers and trained them in the art of war. After the Khan died, Kunmo led his people and troops to move far away and, keeping neutrality, refused to pay further homage to Hsiungnu. Hsiungnu made a surprise attack on him but failed to win, and, taking him for a god has kept away and ceased attacks, only maintaining a nominal authority over him. Now, the Khan of Hsiungnu is hard

would be dangerous as the Ch'iangs are against us. If the envoy should go farther north, he would be held by the Huns. It should be a shorter route from Shu, a route moreover which would not be beset with robbers. Your Majesty has now learnt about Fayuan, Tashia and Anhsi, which are all big countries rich in precious things; the people lead a settled life and have quite similar employments as Chinese people, they are weak in arms but treasure Chinese goods. Your Majesty has also learnt about the Greater Yuehchih, Kangchu and others, countries to their north, which are strong in arms but can be won over with gifts and profits. If we should succeed in bringing all those countries under our tutelage through fair dealing, then our territory would be extended ten thousand li, our tongue would translated nine times, our culture would prevail over various conventions, and Your Majesty's authority and prestige would prevail throughout the four seas." The Emperor willingly approved of what Chang Ch'ien had said and ordered him to organize four envoys to issue at the same time from Chienwei in Shu through four different routes, namely, through Mang, through Shan through Hsi, and through Chungpei. The four envoys each went between one and two thousand li, and were blocked in the north at Ti and Tso and in the south at Sul and Kunming. The Kunming people had no chieftains and were skilled in raiding. They repeatedly waylaid and killed Chinese envoys, preventing the opening of the route. But it was learnt that more than a thousand li to its west there was a country called Tienvisi where the people rode elephants, and that occasionally smugglers from Shu reached it. Thus through seeking access to Tashia, China first came into contact with Tien. Formerly China had tried to contact the southwestern tribes but had ceased to do so after spending much expenses without opening the way. The efforts were resumed since Chang Ch'ien asserted that through them China could come into contact with Tashia.

As a captain, Chang Ch'ien followed the Great General (Wei Ch'ing) in the campaign against Hsiungnu. He knew where there were oases among the desert, thus the troops were able to stay out of distress. He was therefore conferred the title of the

king's image. They wrote by cutting in leather in horizontal lines. To its west was T'iaochih, and to its north were Yentsai and Lihsien.

T'iaochih was several thousand li to the west of Anhsi and bordered on the West Sea (Mediterranean Sea). It was hot and damp there. The people tilled the land and grew rice in their fields. There was a kind of large bird which laid eggs as big as jars. It was a populous country with many chieftains. It was subject to Anhsi and made to serve as a colony. The people were skilled in magic. The elders of Anhsi heard of the rumour that there were in T'iaochih the Weak River and the fairy Princess of the West, but never saw them.

Tahsia was more than 2,000 li to the southwest of Tayuan and south of the Wei River. The people were settled and had cities and houses and similar customs as Tayuan. They had no king but often only small chieftains over the counties. Their troops were weak and afraid of war. The people were skilled in trade. When the Greater Yuehchih moved westward and defeated them, they became a subject people. They were a big nation, numbering more than a million. Their capital was called the Blue City where there were peddlers selling various goods. To its southeast was Hindu.

Chang Ch'ien said: "When I was in Tahsia I saw bamboo sticks of Chun and cloth of Shu (Szechuan). I asked them how they got these. The people of Tahsia said that their countrymen bought them in Hindu. Hindu is several thousand li to the southeast of Tahsia. The people are settled and have similar customs as Tahsia. The land is low, and the weather damp and hot. In battle the people ride elephants. The country is on the Big River (the Ganges). I calculate that, as Tahsia is twelve thousand li to the southwest of Changan, and Hindu in its turn is several thousand li to the southeast of Tahsia and is getting goods from Shu, then Hindu is not very far from Shu. If our envoy to Tahsia should go through the Ch'iangs, it

neighbour to Tayuan. Being a small country, it paid allegiance to Yuehchih in the south and to the Huns in the east.

Yetsai was about 2,000 li away to the northwest of Kangebu. It was a nomad people and had similar customs as Kangebu. It had more than a hundred thousand archers. It was on the shore of a big, boundless lake called the North Sea (Caspian Sea).

The Greater Yuehchih was between 2 and 3 thousand li away to the west of Tayuan and situated on the northern bank of the Wei River. To its south was Tahsia, to its west Anhsi and to its north Kangebu. It was a nomad people travelling about with their cattle and had the same customs as the Huns. It had between one and two hundred thousand archers and therefore took pride in its own strength and looked down upon Hsiungnu. After Moden became the Khan, Hsiungnu defeated Yuehchih. And then the Laoshang Khan (Moden's son) killed the King of Yuehchih and made a wine cup out of his skull. At first the Yuehchih people dwelt between Tunhuang and the Chilian mountain. After being defeated by Hsiungnu they moved far to the west of Tayuan and attacked and subjected Tahsia. They settled their court and built their capital on the northern bank of the Wei River. The remaining small numbers who were unable to depart stayed among the southern mountains of Ch'iang and were called the Lesser Yuehchih.

Anhsi was several thousand li to the west of the Greater Yuehchih. The people were settled down and tilled the land. They grew rice and wheat in their fields and produced grape wines. Their counties were similar to those of Tayuan. The country had several hundred cities, big and small, and measured several thousand square li and was one of the biggest countries. It bordered on the Wei River and had citizens and merchants who used to ply by chariot or boat between nearby countries, sometimes to a distance of several thousand li. They made silver coins embossed with images of their King's head. When a king died, they used to change the coins to conform to the new

Chang Ch'ien personally visited the following countries: Tayuan, the Greater Yuehchih, Tashia and Kangehu, and gathered information about other five or six big countries nearby. He reported to the Emperor the following:

Tayuan was situated to the southwest of Hsiungnu and about ten thousand li to the exact west of the Han capital. The people were settled down and tilled the land. They grew rice and wheat in their fields and produced grape wines. The country was rich in good horses which sweated blood and were the off spring of a heavenly horse. There were walled cities and houses. The country encompassed more than seventy countries, big and small, and had a population of several hundreds of thousands. Its troops were armed with bows and spears, and included cavalry units. To its north was Kangehu, to its west the Greater Yuehchih, to its southwest Tashia, to its northeast Usun, and to its east Hanmi and Yutien. All waters to the west of Yutien flow west into the West Sea (Aral Sea), and all waters to its east flow east into the Salt lake. The Salt Lake ran underground southward and its water emerged to form the source of the Yellow River. Yutien was rich in jade and other precious stones. The River flowed into China. There were Louland and Kushi which had walled cities and were on the shores of the Salt Lake. The Salt Lake was 5,000 li away from Changan. The western part of Hsiungnu was situated to the east of the Salt Lake and stretched up to the Great Wall in western Lung, and its southern part neighbored on the Chia'ng tribes across the Han path.

Usun was about 2,000 li away to the northeast of Tayuan. It was a nomad people engaged in animal husbandry and had the same customs as the Huns. It had several tens of thousands of archers who were warlike and therefore willingly paid allegiance to the Huns. When later it grew in strength, it gathered its own subject tribes and refused to pay further homage to the Huns.

Kangehu (Sogdiana) was about 2,000 li away to the northwest of Tayuan. It was a nomad people and had similar customs as Yuehchih. It had between 80 and 90 thousand archers. It was

with his dependents. He headed for Yuehchih and, after traveling several tens of days, came to Tayuan. The King of Tayuan had learnt of the riches of Han and wished to trade with it but could not. He was glad to see Chang Ch'ien and asked him where he was going. Chang Ch'ien answered: "I was sent by the Han Emperor as envoy to Yuehchih. But the Huns blocked my way.

Now I have escaped from the Huns. I hope Your Majesty will appoint people to be my guide. If I should be assisted to reach Yuehchih and then return to Han, my country would give Your Majesty gifts beyond description." The King of Tayuan agreed and gave Chang Ch'ien an escort. Chang Ch'ien came to Kang-chu (Sogdiana), and from there to the Greater Yuehchih. The original King of the Greater Yuehchih having been killed by the Huns, the prince was made the new King. The new King of Yuehchih, having subdued Tashia (Bactria), ruled over much fertile land, led an easy life and had no aggressive ambitions.

He noted that his country was far away from Han and had no desire to take revenge on the Huns. Chang Ch'ien followed the King of Yuehchih to Tashia, but got nothing out of his mission to Yuehchih. So after staying there for more than a year, Chang Ch'ien returned to the Linked Southern mountains. From there he tried to Han through the Ch'iang tribes but was again detained by the Huns and stayed with them for more than a year. Then the Khan died (127 B.C.), and Prince Li of the Eastern Valley attacked the Prince royal and made himself Khan. Taking advantage of the civil strife, Chang Ch'ien fled and returned to Han, taking with him his Hun wife and Kan Fu. He was appointed Taichungtafu (High Counsellor) by the Emperor, and Kan Fu was appointed Fengshih-chun (Royal Attendant). Chang Ch'ien was of a strong and generous character. He had trust in others and was loved by the barbarian people. Kan Fu was of Hun origin and was skilled in marksmanship. In privation he could find food by shooting fowls and beasts with bow and arrows. Chang Ch'ien had started with more than a hundred followers. After being away for thirteen years, only they two returned.

SHIH CHI

Historical Records

(Chapter 123)

by

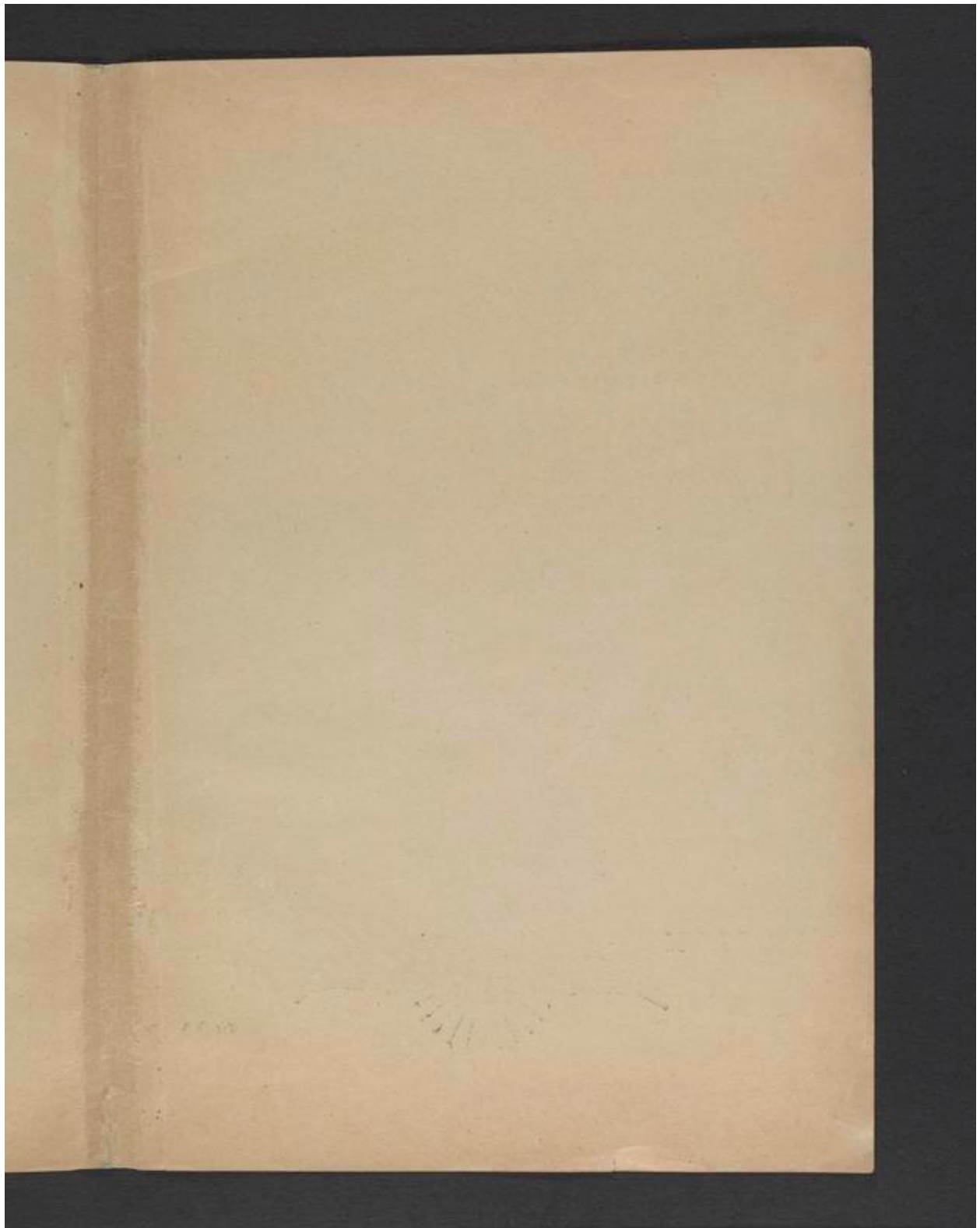
SZUMA CH'EN 145-87 B. C. of the HAN DYNASTY

TAYÜAN

It was Chang Ch'ien who first put his foot on the soil of Tayüan (Ferghana, modern Khokand). Chang Ch'ien was a native of Hanchung, and was a lang (chief of guardsmen) during the reign of Chien-Yuan (140-135 B.C.). The Emperor at that time interrogated some Hsiungnu (Huns) who had surrendered. The Huns said that they had defeated the King of Yuehchih and made a wine-cup out of his skull, and that the people of Yuehchih were in exile and anxious to find an ally to take revenge on their enemy the Huns. The Han (Chinese) Emperor had the intention of wiping out the Huns and, hearing of this, wished to send an envoy to the Yuehchih people.

But such an envoy had to pass through territory under the control of the Huns, and an able man was wanted. Chang Ch'ien, as a lang, applied and was chosen. He went on the Yuehchih mission taking with him Kan Fu, a Hun slave of the Tangyi family. Leaving western Lung, he entered Hun territory and was caught and summoned before the Shanyu (Khan). The Khan detained him and said: "Yuehchih is to the north of my territory. How could Han send its envoy there? Would Han allow me to send my envoy to Yueh (southern part of Han)?" Thus Chang Ch'ien was detained for more than ten years among the Huns and had a wife and children there.

However, he remained loyal to Han. The Huns relaxed their watch, and Chang Ch'ien succeeded in fleeing the country.





No. 53

HISTORICAL SOCIETY
OF AFGHANISTAN

TAYÜAN

Shih Chi

Historical Records chapter 123

by

SZUMA CH'EN 145-B.C. of the Chinese

HAN DYNASTY

TRANSLATED IN PERSIAN

by

Ahmad Ali Kohzad